فرهنگ انوار سهیلی

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

نسخهٔ عجیبه جامع عوائد غریبه کشاف معانی آیات قرآنیه حلال مبانی عبارات عربیه
موضح معضلات الفاظ نتیجه مبین مشکلات فقرات عجیبه از فوائد سینه محقق اعنی



# فرهنگ انوار سهیلی

مؤلفهٔ سید زبان اردو ... جناب ملانا شیخ ابو سلیمان ظهیر الدین محمد
المشهور بخواجه محمد اشرف علی لکهنوی ادام الله القوی

در مطبع نامی واقع لکهنؤ مطبوع گردید

# بسم الله الرحمن الرحیم

اشرف سخن حمد موجدیکه ایجاد و تکوین کونین نقطهٔ ایست از کلک قدرت سلک کاملهٔ او و تنظیم و تنسیق نشأتین حرفیست از
دفتر حکمت بالغهٔ او و اعرف لغات نعت آن سر دفتر انبیاست که تا کاتب قدرت بر لوح هستی الف احمد نکشید آدم از عین عدم
مفارقت نگزید تا دبیر تقدیر از اسم پاکش دیباچهٔ کائنات را تزئین نداده مجموعهٔ ابداع و اختراع رو بسر انجام ننهاده صلوات
زاکیات نثار بارگاه عرشش و آل و اصحاب والا پایگاهش باد و بعد ازین مخفی مباد که کتاب افادت انتساب مخزن فوائد حکمت
یعنی نسخهٔ انوار سهیلی مترشحهٔ خامهٔ محیط گهر آبدار سخندانی در درج فصاحت سحبانی مولانا حسین بن علی الواعظ الکاشفی
که ماهر سخن و استاد هر فن بوده تکلف رائقه که در صنائع کرده چشمی ندیده و تصرف لائقه که در بدائع نموده گوشی نشنیده دانایان دانند
که هر لفظش کارنامه ایست از حکمت و هر فقره اش دفتریست از موعظت من که در رقم تعریفش قلم را ناقصم و من و زبان من
که در توصیفش حرفی خوانم بالجمله روزی راقم آثم کالمعدوم ابو الحسنات حافظ خواجه قطب الدین احمد قریشی مهتمم مطبع ناجی سلمه ایشان
بتالیف فرهنگش التماس نمود مرة بعد مرة اصرار و استبداد بتدوینش کردند با وجود وفور علائق و کثرت عوائق بتالیف این کتاب
دامن همت در کمر زدم و بتفریط احتیاط در تحقیق معانی لغات خون جگر خوردم بعون الله تعالی باسرع اوقات صورت
تکمیلش و با حسن ساعات رنگ ترصیف پذیرفته فاما نسیان از انسان محل استعجاب نیست بحکم
اللغو مروا کرامًا ناظرین گر جایی تبدل و تغییر ملاحظه فرمایند انگشت

والله ولی التوفیق منه وصول الی التحقیق

## باب اول در ترجمهٔ آیات قرآنیه و معانی عبارات عربیه

جلّت کلمته + وان من شیء الا یسبّح بحمده + اعطی کل شیء خلقه ثم هدی + لی

بزرگ است سخن او + ونیست هیچ چیزی را مگر اینکه بپاکی یاد میکند بستایش او + داد هر چیزرا صورت خاص او باز راه نمود + برای من

مع الله وعلّمک ما لم تکن تعلم + انا افصح العرب والعجم + صلوات الله وسلامه علیه

با خدا + وآموخت ترا آنچیز که نه آموخته بودی + من فصیح تر عرب و عجم هستم + رحمتهای کامل پروردگار و سلام او نازل باد بر او

وعلی آله واصحابه المقربین لدیه وعلی من تابعه + وانتهی الیه علّمه شدید القوی

و بر آل او و اصحاب او که صاحب رتبه نزدیک او هستند و بر آنکس که پیروی او کنند + و نهایتش جانب او باشد + آموخته است او را فرشته با قوت

ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة + ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا

بخوان جانب راه پروردگار خود بدانش و خیر خواهی نیکو + اگر میشدی درشت خو سخت دل پراگنده شدندی

من حولک + ذرهم یأکلوا ویتمتعوا + ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا + الیه اشار

از حوالی تو + بگذار آنها را که خورند و فائده گیرند + و هر که داده شد دانش پس هر آئینه داده شد نکوئی بسیار + و جانب این اشاره کرده

القائل کما اشار الیه صلوات الله وسلامه علیه + اوتیت جوامع الکلم + کنتم خیر

گوینده + چنانکه اشاره کرده بجانب این رسول خدا رحمتهای خدا و سلام نازل باد بر او + داده شدم کلمات جامعه + هستید بهترین

امة اخرجت للناس + وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین + ما لا عین رأت

جمیع است که پیدا شده اند در مردمان + و در آنجاست هر چه دل خواهد و آن چیز آرام یابد ازان چشمان + آن چیز که نه چشمی دید

ولا اذن سمعت + روّح الله روحه وزاد فی غرف الفردوس فتوحه + فان القول ما قالت

و نه گوشی شنید + آسایش دهد جان او را و زیاده کند در برآمدهای بهشت کشایشهای او + برای اینکه گفتن همان که گفت

حذام + خلّد الله تعالی ملکه وسلطانه + وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور + وهو الامیر

حذام + همیشه دارد خدای بزرگ ملک و بادشاهی او + و نیست زندگانی دنیا مگر بهره که بخشد فریب یابد + و آن سردار

الکبیر المعظم مستجمع الفضائل والمعالی بعلو الهمم المحظی من مواهب الملک لاحد نظام الدولة

بزرگ + جامع بزرگیها و برتریها به همتهای عالی بهره گیرنده از بخششهای بادشاهی یکتا نظام الدوله

والدین امیر شیخ احمد الشهیر بالسهیلی رزقه الله الاختصاص بالسلیمانی والکمال الکیلی

والدین امیر شیخ احمد مشهور به سهیلی عطا فرماید خدای برتر حشمت سلیمانی و کمالات کیلی

ایّده الله تعالی باللطف الخفی الحکمة یمانیة المأمور سعد ومن صنّف فقد استهدف

تایید کناد او را خدای برتر در حالیکه بزرگ است بمهربانی کردن پوشیده + دانش منسوب بیمن + حکم کرده شده سعد + و هر کسیکه تصنیف کرد پس نشانه تحقیق شد

مَنْ اَنْصَفَ فَقَدِ اسْتَنْصَرَ + وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ + وَفَّقَنَا اللّٰهُ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضٰى + وَخَتَمَ اَحْوَالَنَا +

هرکه انصاف دهد پس تحقیق خوش کرد و چشم خوشنودی از هر یک عیب کند است توفیق دهد ما را خدا بآن چیزی که دوست میدارد و پسند میکند و انجام دهد احوال ما را

وَآمَالَنَا + وَآجَالَنَا بِالْخَيْرِ وَالْحُسْنٰى + وَالتَّوْفِيقُ مِنَ اللّٰهِ الْاَحَدِ + وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ + مَا تَشَاوَرَ

و امیدهای ما را و اوقات ما را به نکوئی و توفیق از جانب خدا است که یکتا مشورت کن با ایشان درین کار نه مشورت کرد

قَوْمٌ اِلَّا هَدَاهُمُ اللّٰهُ لِاَرْشَدِ اُمُورِهِمْ + وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا + وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ + وَجَعَلْنَا

قومی مگر اینکه هدایت کرد آن قوم را خدا برای بهتر کاری ایشان و کوه ها را میخها روان ساختیم در آن بوستان چشمها و آفریدیم

فِيهَا جَنَّاتٍ + وَاَوْحٰى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ + اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا + فِيهِ شِفَاءٌ

در زمین بوستانها و الهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبور شهد بسیار خانها از کوهسار در شهد شفا است

لِلنَّاسِ + عِيَاذًا بِاللّٰهِ + قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ + وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ + بَلْ هُمْ اَضَلُّ

برای مردمان پناه خواستن بخدا هر آئینه بدانست هر قوم آب خوردن خود را و هر آئینه بزرگ ساختیم فرزندان آدم را بلکه آنها گمراه ترانند

طَرِيقًا + لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَامِ + اَلْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ + خَيْرُ الْاُمُورِ اَوْسَطُهَا + مُؤَنَّثَةٌ

از راه نیست رهبانیه اسلام جماعت رحمت ست بهترین کارها میانه آن کار است مؤنث داده

مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ + اَلْمُلْكُ وَالدِّينُ تَوْاَمَانِ + اَلسَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ + اَلْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنٰى +

از نزد خدا پادشاهی و دین توام اند بخشش درختی ست در بهشت قناعت گنجی ست که نیست میشود

اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ + قَدْ يُفْلَحُ الْحَدِيدُ كَمَا قِيلَ بِالْحَدِيدِ + وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ

جنگ فریب ست و قطع کرده میشود آهن بآهن چنانکه گفته شده است این مثل و پاداش بدی بدی است

مِثْلُهَا + اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ + كَادَ الْحَلِيمُ اَنْ يَكُونَ نَبِيًّا + وَاللّٰهُ مُو

مانند آن اگر نیکی کردید نیکی کردید برای ذاتهای خود قریب ست که بردبار آنکه پیغمبر شود و خدا مدد کننده است

بِوُصُولِ الْمَقْصِدِ وَحُصُولِ الْمَقْصُودِ + اَلدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ + اَلسَّفَرُ قِطْعَةٌ

برسیدن مراد و حاصل شدن مطلوب راه نماینده بر نیکی چون کننده آنست سفر پاره ایست

مِنَ السَّقَرِ + اَلْجَلَاءُ اَعْظَمُ الْبَلَاءِ + قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ + اَلسَّفَرُ وَسِيلَةُ الظَّفَرِ + اَلْغُرْبَةُ

از دوزخ از خان و مان بیرون کردن بزرگترین بلاست بگوای محمد صلی اللّٰه علیه وسلم سیر کنید در زمین سفر باعث فیروز شدن ست دور شدن از وطن

كُرْبَةٌ + اَلْفُرْقَةُ حُرْقَةٌ + اَلنَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ + كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ

اندوه است جدائی سوزش ست مردمان کانها هستند چون کانهای زر و سیم هر چیز رجوع میکند

إلى أصله + يحيي العظام وهي رميم + الحريص محروم + من تزوّج فقد أحصن نصف

جانب اصل خود   زنده کند استخوانها حالیکه کهنه هستند   حریص کننده بی نصیب ست   هرکه نکاح کرد پس تحقیق استوار کرده نصف

دينه + ولحم طير مما يشتهون + فامشوا في مناكبها + الحسد يأكل

دین خود را   و گوشت مرغان ازان قسم که خواهش میداشته باشند   پس روان شوید در جوانب و اطراف زمین   حسد میخورد

الجسد + الصوم أحمد + إن ذلك من عزم الأمور + سر النور في السواد + والله

تحقیق مذکوره بالا از معروفات امورست   و روشنی در سیاهی چشم ست   و خدا

يدعوا إلى دار السلام + ادخلوها بسلام آمنين + والمعونة من الله المستعان +

می طلبد جانب خانهٔ سلامت   داخل شوید در حالیکه سالم باشید از خوف   و تائید از خدای مدد خواسته شده است

وهو حسبنا وعليه التكلان + ونعم المال الصالح للرجل الصالح + كل نفس ذائقة

و کفایت ست ما را و براوست اعتماد   و خوب است مال نیک برای مرد نیک   هر نفس چشنده

الموت + كل من عليها فان + في جنة عالية + لا همّات إلا بالرجال + ولا رجال

مرگ ست   هرکس که بر زمین فنا شونده ست   در بهشتی بلند   نیست همتها مگر به مردان   و نیستند مردان

إلا بالمال + خير الناس من ينفع الناس + الرزق على الله تبارك وتعالى + الكاسب

مگر به مال   بهترین مردان آنکس ست که نفع کند مردمان را   روزی رسانیدن بر خدای بزرگ و برتر   کسب کننده

حبيب الله + وفي السماء رزقكم + التمسوا الرزق في خبء الأرض + إن

دوست خداست   و در آسمان روزی شماست   تلاش کنید روزی را در پوشیدگی زمین   بدرستیکه

المبذرين كانوا إخوان الشياطين + بشر مال البخيل بحادث أو وارث + ولكل

بی اندازه خرج کنندگان هستند آن برادران شیطانان   مژده ده مال بخیل را به مصیبت یا میراث گیرنده   و برای

عمل رجال + الخمول راحة + الشهرة آفة + شياطين الإنس والجن

هرکار مردمان اند   گمنام بودن آرام ست   مشهور بودن آفت ست   شیطانهای مردمان و جنیان

الحزم سوء الظن + ويخرجهم من الظلمات إلى النور + والجروح

هشیاری بدگمانی بودن   و بیرون می آرد از تاریکیها جانب روشنی   و زخمها را

قصاص + أيها القاضي + حب الوطن من الإيمان + على الخبير سقطت

بدل است   ای حکم شرع دهنده   دوستی وطن خود از ایمان ست   بر نیک دانا افتادم

مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ + الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ + وَلَا يَحِيقُ

هر که کند چاه را بنابر برادر خود پس بتحقیق خود خواهد افتاد مشورت کننده امانت دار است و فرود نمی آید

الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ + الضَّيْفُ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ بِرِزْقِهِ + لِكُلِّ جَدِيدٍ

وبال بد اندیشی مگر با اهل او مهمان وقتیکه نزول میکند نزول میکند بروزی خود برای چیز نو

لَذَّةٌ + إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى + أَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ + كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ

مزه است بدرستیکه آدمی از حد میگذرد چونکه می بیند خود را توانگر شده اول فکر باید بعد آن کار کردن هر ظرف می چکد

بِمَا فِيهِ + بَدَلُ مَا يَتَحَلَّلُ + مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ + مَنْ يَسْمَعْ

بآن چیز که در آنست عوض چیزی که تحلیل میشود از بدن هر که آزموده را آزماید فرود آید بوی شرمندگی هر که میشنود

يَخَلْ + إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ + إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ عَمِيَ الْبَصَرُ + هَلْ

گمان میکند مسموع را الحق بدرستیکه خوبی قرار از ایمان ست وقتیکه آید حکم الهی برود بینائی نیست

جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ + إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ بَطَلَ الْحَذَرُ +

پاداش نیکی مگر نیکی وقتیکه نازل میشود حکم خدا باطل شود ترسیدن

كُلُّ طَوِيلٍ أَحْمَقُ + مَنْ قُتِلَ دُونَ نَفْسِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ + الْبَادِي أَظْلَمُ +

هر دراز قد نادان ست هرکسیکه کشته شود بنابر حفاظت جان پس آنکس شهید ست شروع کننده جنگ بسیار ظالم کننده است

وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يُكَدِّرُهُ الدَّهْرُ + وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ + الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ

وکدام دسترس و مال ست که زمانه او را تباه و خراب نمیکند و نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام عقل پیش از دلیر شدن

الشُّجْعَانِ + بِئْسَ الِاسْتِعْدَادُ الِاسْتِبْدَادُ + أَيُّهَا الْقَاضِي أَبْقَاكَ اللهُ

دلیران ست بد استعداد اصرار کردن ست ای قاضی باقی دارد ترا خدای

تَعَالَى + إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ + فَأَنْبَتْنَا فِيهَا

تعالی جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما آزمائش اند پس رویانیدیم در آن زمین

حَبًّا وَعِنَبًا + فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ + النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ

از گندم و جو و انگور پس عبرت گیرید ای صاحبان بینائیها مردمان بر آئین بادشاهان خود اند

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ + الرِّزْقُ مَقْسُومٌ + مَنْ طَلَبَ شَيْئًا

و شما راست در بهشت آنچه بطلبد نفسهای شما روزی قسمت یافته شده هر که جوید

مَا لَا يَعْنِيهِ فَاتَهُ تَرْكُ مَا يَعْنِيهِ + قُلُوبُ الْأَحْرَارِ قُبُورُ الْأَسْرَارِ +

آن چیزرا فائده نه دهد او را بدرستیکه فرو گذاشت آن چیز که سود مند او را + دلهای برگزیدگان قبرهای رازست

وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سِرُّهُ وَلَمْ يَمُتْ شَرُّهُ + وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ +

وهرکه نه مرد راز او و نه مرد بدی او وشمارا بعوض کشته کشتن کشنده بقای زندگی ست

اَلْوُجُودُ خَيْرٌ مَحْضٌ + وَالْمُخْلِصُونَ عَلٰى خَطَرٍ عَظِيمٍ + فَنِعْمَ الْأَمِيرُ

هستی نکوئی صرف است و اخلاص مندان برتر و یکم شدن هلاک بزرگ اند پس خوبست بادشاه

عَلٰى بَابِ الْفَقِيرِ + حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ + وَالصُّبْحِ إِذَا

بر در درویش محبت دنیا سر هر گناه قسم میخورم و قتیکه

تَنَفَّسَ + وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ + اَلسُّلْطَانُ الْعَادِلُ ظِلُّ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِ +

روشن شود قسم میخورم بشب وقتیکه پیش آید تاریکی بادشاه دادگر سایه خداست در زمین

مُلَازَمَةُ الْمُلُوكِ نِصْفُ السُّلُوكِ + اَلْحَقُّ مُرٌّ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

خدمت بادشاهان نیم طریقت ست حق است تلخ ست پس سیر کنید در زمین

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ + قُلْ يَتَوَفّٰكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ + مَنْ أَعَانَ

آیا حسد میکنند مردمان را بگوای محمد صلعم نیست میکند شمارا فرشته مرگ هرکه مدد کند

ظَالِمًا سَلَّطَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ + نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا + كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

ظالم را غالب کند خدا تعالی بر آن مددکننده پناه میجویم بخدا ازین افعال قبیحه هر چیز نیست شوند

إِلَّا وَجْهَهُ + إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ + وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ +

مگر ایزد تعالی بدرستیکه بعض گمان کردن گناه ست و میفگنید ذاتهای خود را جانب هلاک

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ + وَمَا الْإِنْعَامُ إِلَّا بِالتَّمَامِ +

اگر شکر کنید نعمت مرا هر آئینه زیادت کنم شمارا نعمت نیست نعمت مگر کامل دادن

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ + اَلسَّعِيدُ

پس بریده شد بیخ گروهی که ستم کردند و همه ستائش ثابت است برای خدایی که پروردگار عالمها نیک بخت

مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ + لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ + اِبْدَأْ بِنَفْسِكَ

آنکس ست که حال دیگر را دیده پند بگیرد نیست کسیکه دفع کند مشیت او تعالی و نیست کسیکه پس افگند حکم او را شروع کن از ذات خود

مِنَ الْقَلْبِ اِلَى الْقَلْبِ + بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ + اُقْتُلُوا الْاَسْوَدَيْنِ +
از دل جانب دل بعضی شما برای بعض دشمن ست بکشید مار و کژدم را
اَلْجُوْدُ بِالنَّفْسِ غَايَةُ الْجُوْدِ + عَلَيْكَ السَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ + اَلرِّزْقُ عَلَى اللّٰهِ +
بخشش بجان نهایت بخشش ست بر تو سلامت و بزرگ داشتن باد روزی بر خداست
مَنْ قَلَّ دِيْنَارُهُ ذَلَّ مِقْدَارُهُ + كَادَ الْفَقْرُ اَنْ يَّكُوْنَ كُفْرًا + خَسِرَ الدُّنْيَا
آنکس کم شد اشرفی او خوار شد مرتبه او قریب فقر اینکه شود کفر زیان کار شد در دنیا
وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ + اَلْفَقْرُ فَخْرِيْ + اَلْفَقِيْرُ لَا يَحْتَاجُ +
و آخرت آنیست زیان ظاهر فقر فخر من ست درویش محتاج نمی شود
اَلْجَوْهَرُ فَقْرٌ وَسِوَى الْفَقْرِ عَرَضٌ + اَلْفَقْرُ شِفَاءٌ وَسِوَى الْفَقْرِ مَرَضٌ + لَا
جوهر فقر ست ماورای فقر عرض ست فقر تندرستی ست غیر فقر بیماریست نه
يَصِلُ اِلَى الْكُلِّ + اِلَّا مَنِ انْقَطَعَ عَنِ الْكُلِّ + اَلْفَقْرُ كَنْزٌ مِّنْ كُنُوْزِ
می رسد جانب همه مگر آنکس که برد از همه فقر خزانه ست از خزانهای
اللّٰهِ + اَلْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ + مَنْ طَمِعَ ذَلَّ + وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ تَعَالٰى + لِكَيْلَا
خدا شرم از ایمان ست هر که طمع کرد خوار شد و سپاس ثابت ست برای خدای بزرگ خبر دادیم
تَاْسَوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا اٰتٰىكُمْ + فَاَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً + اَصْلُهَا
تا اندوه نخورید بر آنچه گرفت شما و تا شادمان نشوید بآنچه عطا کرد شما را پس گرفتیم ایشانرا ناگهان بیخش
ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِى السَّمَآءِ + اُقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ + فِيْٓ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ + اِسْتَعِيْنُوْا
استوار باشد و شاخش در آسمان بکشید آنها را جائیکه بیابید آنها را در نیکوترین صورتی مدد طلبید
عَلٰى حَوَائِجِكُمْ بِالْكِتْمَانِ + وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا + وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَّهَّاجًا + فَاَرْسِلْ حَكِيْمًا وَّلَا
بر حاجتهای خود بپوشیده داشتن و گردانیدیم روز را برای روزی و آفریدیم چراغی روشن پس ارسال کن دانا را و مکن
تُوْصِهٖ + مَا عَلَى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ + بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمٰوٰتُ + وَالسَّمَآءَ
وصیتش او را و نیست بر فرستاده مگر رسانیدن پیغام بانصاف ایستاده اند آسمانها و آسمان را
بَنَيْنٰهَا + وَالْاَرْضَ فَرَشْنٰهَا + اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا + وَلَا يَبْلُغُ مَا
بنا کردیم و زمین را گسترانیدیم بدرستیکه باطل ست نابود شونده و پیوسته نمی شود آنچه که

جَرْحُ اللِّسَانِ + مَنْ صَمَتَ نَجَا + الْمِكْثَارُ مِهْذَارٌ + فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ + الصَّبْرُ

زخم کردن زبان / هر که خاموش شد از بلا نجات یافت / بسیار گوینده بیهوده گو میشود / در چشمه گل ولای تیره / صبر

مِفْتَاحُ الْفَرَجِ + فَالِقُ الْإِصْبَاحِ + الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ +

کلید کشایش است / شکافنده سپیده صبح / پادشاهی باقی ماند با کفر و نه ماند با ظلم

لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ + وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ + وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ +

نیست عقل برای آن کس که اطاعت کرده نشود / و خدا صاحب توفیق است / و نیست این زندگانی دنیا مگر بازی کردن

الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا + إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ + شَرُّ الْإِخْوَانِ

دنیا پل است بزرگ پس بگذرید آنرا و نه آباد کنید آنرا / تحقیق مکر شما بزرگ است / بدترین برادران

مَنْ تُكُلِّفَ لَهُ + إِنَّ أَرْضَ اللّٰهِ وَاسِعَةٌ + سِيرُوا فِي الْأَرْضِ + لَا تَعْجَلْ

آنست که بجهت او تکلف کرده شود / تحقیق زمین خدا تعالی کشاده است / سیر کنید در زمین / [illegible]

عَطَايَاهُمْ إِلَّا مَطَايَاهُمْ + أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ + إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

بخشش ایشان مگر شتران ایشان / یاران من مثل ستارگانند / هر آئینه ابراهیم دردمند و بردبار است

التَّأَنِّي مِنَ الرَّحْمٰنِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ + النِّكَاحُ مِنْ سُنَّتِي فَمَنْ

درنگ از رحمن است / و شتاب کردن از شیطان است / نکاح سنت من است / پس کسیکه

رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي + تَنَاكَحُوا وَتَوَالَدُوا + وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ +

بی رغبت شد از سنت من پس نیست از من / نکاح کنید و صاحب فرزندان شوید / و نگهدار ما را / از عذاب دوزخ

نُورٌ عَلٰى نُورٍ + أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ + وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللّٰهِ +

روشنی بر روشنی / نه بلکه میرسیم که قبول میکند / اندرمانده چون بخواندش / و نیست شکیبائی تو مگر بمدد خدا

أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَّا + وَالصُّلْحُ خَيْرٌ + أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ +

دوست دار دوست خود را باهستگی کردن محبت / آشتی بهتر است / سپرده میکنم کار خود را بجانب خدا

دَعْ ذِكْرَهُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَاءٌ + هٰذَا زَمَانُ الْعُقُوقِ لَا زَمَانُ الْحُقُوقِ + كَالنَّقْشِ

ترک کن یاد زنانرا پس نیست برای ایشان وفائی / این وقت آزردگیست نه وقت حقوق شناسی / چون نقش

فِي الْحَجَرِ + لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ + سَوْفَ تَرٰى إِذَا انْجَلٰى

در سنگ / گزیده نمیشود مرد مسلم از یک سوراخ دو بار / قریب است که خواهی دید وقتیکه صاف خواهد شد

الغُبار + صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُم لا يَرجِعُون + يا لَيتَ بَيني

غبار گرانند گنگانند کورانند پس ایشان باز نمی گردند ای کاشکی میان من

وَبَينَكَ بُعْدَ المَشرِقَين + القُلُوبُ تَشاهَدُ + مَن تَهاوَن

و میان تو دوری دو مشرق ست دلها یکدیگر گواه باشند هر که سستی کرد

بِالشَّرِّ وَقَعَ فِي الضَّرَرِ + اِعْقِل وَتَوَكَّل + شَرُّ الأَشرارِ مَن لا يَقبَلُ الاِعتِذار

بدی را افتاد در رنج و مضرت زانوی شتر ببند و اعتماد بر خدا کن بدترین بدان آنست که قبول نکند عذر آورده

وَالعُذرُ عِندِي لِلذُّنُوبِ مُكَفِّرٌ يا أَخا العَرَب + أَلا أُنَبِّئُكُم بِأَشَدِّكُم

و عذر خواستن نزد من برای گناهان ناچیز کننده است آن ای برادر عرب آیا خبر دهیم شما را بقوی تر از شما

مَن مَلَكَ نَفسَهُ عِندَ الغَضَب + جَزاهُمُ اللّٰهُ خَيراً + وَالكاظِمِينَ الغَيظ

او آن کس ست مالک شد ذات خود را وقت خشم و قهر پاداش دهد آنها را خدا نیک و فرو خورندگان خشم

وَالعافِينَ عَنِ النّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ المُحسِنِين + وَلا تَنسَ نَصِيبَكَ مِن

و عفو کنندگان تقصیر از مردمان و خدا دوست میدارد نیکوکاران فراموش مکن حصه خود را از

الدُّنيا + كُلُوا وَاشرَبُوا + زَرعُ يَومِكَ حَصادُ غَدِك + يا حَسرَتى عَلى ما

دنیا بخورید و بنوشید کشت امروز تو درودن فردای توست وای پشیمانی من بر

فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللّٰه + وَرَزَقناهُم مِنَ الطَّيِّبات + فِي مَقعَدِ

تقصیر کردن در حق خدا و روزی دادیم ایشان را از پاکیزه ها در آن نشستنگاه

صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِر + ثُمَّ رَدَدناهُ فِي أَسفَلِ سافِلِين

راستی باشد نزدیک پادشاه توانا پس گردانیدیم آنرا در فرود فرودتر فرودماندگان

أَيُحِبُّ أَحَدُكُم أَن يَأكُلَ لَحمَ أَخِيه + مَن يَسمَع يَخَل + مَن سَنَّ حَسَنَة

آیا دوست میدارد کسی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود هر که بشنود خالی باشد شخصی که نیکو باشد

سِياسَتُهُ كَالمُصطَفى ساسَتُهُ + إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ + وَمَن دَخَلَهُ

سیاست داری کردن او همیشه باشد مانند سرداری او هر آئینه اول خانه که مقرر کرده شد برای مردمان و هر که آید در آنجا

كانَ آمِناً + وَأَذِّن فِي النّاس + صَلَّى اللّٰهُ عَلى مُحَمَّدٍ المُختار وَعَلى آلِهِ الأَطهار

ایمن بود و آواز ده در میان مردمان رحمت کامله نازل فرماید خدا بر محمد برگزیده و بر اولاد پاک

وَصُحْبَةُ الْأَخْيَارِ • إِذَا اسْتَسْلَطَ السُّلْطَانُ تَسَلَّطَ الشَّيْطَانُ • الْعَفْوُ
و یاران نیکوکاران او وقت چیره شود در غضب آید بادشاه چیره غالب گردد ابلیس بخشیدن

عِنْدَ الْقُدْرَةِ • بِتَّ مَحْسُودًا • كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا • إِنَّ اللّٰهَ يُمْهِلُ وَلَا
وقت اقتدار سبب شب کن حسد کرده شده سخن خدا همان بلند ست بدرستیکه خدا مهلت میدهد و

يُهْمِلُ • إِنْ عُدْتُمْ بِهِ عُدْنَا بِهِ • فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
مهمل نمی گذارد اگر رجوع کنید به نافرمانی باز رجوع کنیم بعقوبت پس هرکه کرده باشد هم سنگ یک ذره عمل نیک ببیند آنرا

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ • مَنْ قَنِعَ شَبِعَ • فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
و هرکه کرده باشد هم سنگ یک ذره عمل بد ببیند آنرا هرکه قناعت کرد سیر شد پس چون بیاید میعاد ایشان تاخیر نکنند

سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ • كَمَا تَدِينُ تُدَانُ • لِكُلِّ عَمَلٍ رِجَالٌ •
یک ساعت و نه سبقت کنند چنانچه پاداش دهی پاداش داده خواهد شد برای هر کار مردان هستند

وَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ • كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ • مَنْ رُزِقَ مِنْ
و برای هر محل گفتن ست هر گروهی بانچه نزدیک اوست شادمان هرکه روزی داده شد از

شَيْءٍ فَلْيَلْزَمْهُ • وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ • هٰذَا الْبِرُّ يُتَصَيَّدُ •
چیزی پس لازم گیرید آنچیز را و برای خداست خزانهای آسمانها و زمین این کلنگ ست که شکار کردن منظور داشت

الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ • إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلٰى أُمَّةٍ •
گریختن از آنچه طاقت نداشته باشد از سنتهای پیغمبران ست بتحقیق که یافتیم پدران خود را امتی

يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ • الشُّرُوعُ مُلْزِمٌ • مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ
راه می نماید خدا بنور خود هرکه را خواهد آغاز کردن در کار لازم کرده شد از نیکو بختی مرد نیک

الْخُلُقِ • وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي • غُدُوُّهَا شَهْرٌ
خصلت بودنست و عطا کن مرا پادشاهی که راست نیاید هیچکس را اختیار از من سیر اول فردا یکماه راه بود

وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ • مُبْدِعُ كُلٍّ جَلَّ شَأْنُهُ وَعَظُمَ
سیر آخر روز نیز یکماه راه بود نو بیرون آورنده هر یک بزرگ ست حال او و بزرگ ست

سُلْطَانُهُ • الْعِتَابُ هَدِيَّةُ الْأَحْبَابِ • وَلَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ
بادشاهی او تعالی ملامت کردن تحفه دوستان ست و سوال نکنید از آن چیزها

إنهم لكم لتوحشكم + أين عزيمة من عزمات الملوك + ولبست

سرفراز گردو حقیقت آنها پیش شما غمگین کنند شمارا  کجاست آهنگ کردن از آهنگ های پادشاهان و ریزه ریزه کرده شود

الجبال بسا + ظلمات بعضها فوق بعض + كمثل الحمار يحمل أسفارا

کوه ها ریزه ریزه کرده شود بسیار تاریکیها بعض آن بالای بعض  مانند داستان خر است که بردارد کتابها را

الحمد لله حمدا دائما أبدا + الجواد قد يكبو + النادر كالمعدوم +

سپاس برای خداست سپاس کردن همیشه  اسپ تیز رفتار گاهی می افتد بروی  نادر مانند معدوم است

والعذر عند كرام الناس مقبول + نصر من الله وفتح قريب + وما

وعذر نزدیک مردمان بزرگ قبول کرده شده است  مدد از خداست و فیروزی نزدیک است  و نیست

النصر إلا من عند الله + إنما يخشى الله من عباده العلماء + إذا الريح

یاری مگر از نزد خدا  جز این نیست که می ترسند از خدا از بندگان او عالمان  وقتیکه باد

مالت مال حيث تميل + الظاهر عنوان الباطن + اطلبوا

می جنبید مایل میشود جائیکه آن باد جنبنده است  ظاهر سرنامه باطن است  طلب کنید

الخير عند حسان الوجوه + ارجعي إلى ربك + إنا إليه

نیکی را نزدیک خوش صورتان  باز گرد بسوی پروردگار خود  ما بسوی او تعالی

راجعون + نحن الزمان من رفعناه ارتفع ومن وضعناه اتضع هن

گردانیده شوند  ما زمان هستیم هر کس را که بلند کنیم بلند شود و هر کس را که فرود آنگکنیم از رتبه پست گردد آن زنان

ناقصات العقول + يوم لا ينفع مال ولا بنون + خير الرفقاء أربعة

گم کنندگان عقل هستند  آن روزیکه نفع ندهد مال و فرزند  بهترین یاران چهار اند

نحن قسمنا بينهم معيشتهم + واستر ذهبك + فابتغوا عند الله

ما بخش کردیم میان مردمان روزی اوشان  بپوشان زر خود را  پس طلب کنید نزد خدا

الرزق + ما هذا بشرا إن هذا إلا ملك كريم + تؤتي الملك من تشاء الله

روزی را  این جوان آدمی نیست این شخص مگر فرشته بزرگ  میدهی پادشاهی هر کرا خواهی  خدا

أعلم حيث يجعل رسالته + دعاء الإمام العادل لا يرد

بسیار داناست آن موضع را که گرداند پیام فرستادن خود  دعای پادشاه منصف رد کرده نمیشود

# باب دوم در لغات مفردات بترتیب حروف تہجی

## باب الالف

آلا ر - نعمتہا -
ارادت - خواہش -
استفادت - فائدہ گرفتن -
امر معروف - امر کردن بکارہا نیکو کہ در شریعت ہستند -
ارباب - صاحبان -
استماع - شنیدن -
اشعہ - جمع شعاع بمعنی روشنی آفتاب
انوار - روشنیہا -
اقتباس - علم آموختن از کسی -
اوضاع - حالہا -
ازل - ہمیشگی -
ابد - ہمیشہ -
استخراج - بیرون کشیدن چیزی
اصناف - قسم ہا -
انواع - قسمہا -
اندراج - شامل
انتساب - نسبت داشتن بکسی
اسرار - رازہا -
ازہار - شگوفہا -
افاضت - فیض دادن -
اہل یقین - صاحب یقین -
اساس - بنیاد -

اولیا - دوستان و نزدیکان و نزدیکان خدا تعالی -
افتتاح - آغاز کردن -
ابواب - جمع باب -
احفاد - فرزندزادگان -
اخفا - پوشیدہ -
اخبار - خبرہا -
آثار - نشانہای پیغمبر و نشانہا
انتشار - پراگندہ شدن -
ایراد - وارد کردن -
انصاف - برابر داشتن کہ بہیچ طرف زیادتی نباشد -
اسطار - بارانہا -
اطبا - جمع طبیب -
ادب - اندازہ و حد ہر چیز نگاہ داشتن
التماس - درخواستن -
استحسان - نیک شمردن -
اقصا - کنارہا -
اظہار - پیدا کردن -
احسان - نیکی -
احکام - حکمہا -
امر - حکم -
استحکام - راست کردن و بر رشتہ کشیدن -

افصح البلغا - فصیح ترین بلیغان
ابلغ الفصحا - بلیغ ترین فصیحان
اشارت - ایما -
انشا - آفریدن -
اطرا - مبالغہ در مدح -
استعارات - بعاریت گرفتن چیزی را اصطلاح شعرا و ادبا
اطناب - سخن دراز -
اطالت - دراز کردن -
التذاذ - لذت گرفتن -
ادراک - دریافتن -
ابنا - پسران -
ابارت - خوشبختی
اسعافات - [illegible]
اقتنا - سرمایہ گرفتن -
انام - جن و انس -
ارزانی - ضد گرانی نرخ ہا -
استطاعت - سخن [illegible] -
امتثال - فرمانبرداری -
استغفار - بخشش خواستن از خدا
استجازت - اجازت خواستن -
اشتعال - افروختہ شدن -
انفراد - تنہا شدن -
اخلاق - خوی ہا -

استطراد - روانی کردن -
التزام - بر خود لازم گرفتن کاری را -
اسقاط - انداختن -
ابداع - پیدا کردن -
اقتصار - کوتاہی کردن -
اقدام - پیش رفتن بکاری -
اہمال - درنگ -
ارتکاب - شروع بکاری کہ ناشایستہ باشد
انجاح - روان کردن حاجت
اجتناب - دوری کردن -
اسمار - افسانہا -
احتراز - پرہیز کردن -
انقلاب - بہم گردیدن
التفات - بگوشہ چشم نگریستن
اضطراب - پریشان حال شدن
الحق - راست است -
اعمال - کارہا -
امنیت - بیخوفی -
انصراف - بازگشتن -
ایثر - بلندی -
امل - امید -
ارغنون - نام سازی -
ارم - نام بہشت شداد -

الصاعم - چون افگنده از چیزی
ادوات - آله -
امیر - سردار -
استشمام - بو یافتن از چیزی
ایذا - آزردن -
آز - حرص -
افعی - مار زهرناک -
اکتساب - حاصل کردن چیزی
اعالی - بلندی مرتبگان -
افاضل - فاضل تران -
اشتمال - گرد فرو گرفتن -
اطراف - کنارها -
افسر - تاج -
اعزاز - عزت دادن -
اصغا - شنیدن -
افساد - خراب کردن -
اعظم - بزرگترین -
الحان - آوازها -
استغنا - بی نیازی -
اماسن - جگوها -
اشرف - بزرگتر -
اکمل - کاملتر -
افق - کرانه آسمان کرانه هر چیز
اغیار - اجنبی ها -
ازاء - مقابل -

استیناس - خو گرفتن به چیزی
استمداد - مدد خواستن -
استقصا - نهایت چیزی در رسیدن
اصاغر - کمتریان -
ادوار - جمع دور گردشها -
اغماض - چشم پوشیدن -
اطلال - ویران -
ابو البشر - کنیت حضرت آدم
الماس - هیرا -
اصل الباب - اصل اصول -
اعجوبه - عجیب و آنچه مردم در تعجب اندازد -
آسیب - صدمه -
اکسیر اعظم - کیمیا -
اکابر - بزرگان -
اکسیر - کیمیا -
اشتها - آرزو کردن -
اقتضا - تقاضا کردن -
انسب - مناسب تر -
اثر - نشان قدم و علامت -
امصار - شهرها -
اقطار - کنارها -
اخوت - برادری -
آتش - آبی کا زیر بچه عنصر -
گیرند بعدی بیچ گویند -

آب غربال - کار بیفایده کردن
افنان - شاخهای درخت -
اکل - خوردن -
اراذل - فرومایگان -
آخر الامر - انتهای کار -
آوان - هنگام -
ازدواج - نکاح کرده دادن -
استظهار - یاری خواستن -
اشراف - بلند شدن جمیع -
اهتزاز - جنبش کردن -
اکناف - کنارها -
اسفل السافلین - تکناره
ازهقین - دو زخ -
اعلی علیین - بهترین بهشت
غرفات بهشت -
اذیت - رنج -
استراحت - آرام گرفتن -
اهوال - ترس -
استیلا - غالب شدن -
ایالت - سرداری -
ابا - انکار -
اعیان - بزرگان -
التهاب - سوزش -
ارتفاع - بلندی -
اضافت - نسبت کردن -

چیزی را بچیزی -
ایاب - بازگشتن -
ارتحال - بجای رفتن -
ازمه - مهار -
اثقال - گرانیها -
احمال - بارها -
اعراض - روی از چیزی گردانیدن
اعلام - خبر دادن -
اقران - همسران -
رفقای ایرانی -
امرار - گذر رسانیدن -
اسراف - زیاده از حاجت خرج کردن مال
الیوسه - پدر شدن -
استیفا - تمام فرا گرفتن -
افاده - فایده دادن -
انحراف - کجروی -
اتلاف - نیست کردن -
اجابت - قبول کردن -
استفاده - فایده گرفتن -
استصواب - صواب شمردن -
اصوب - نیکتر -
امساک - نگاه داشتن -
استهزا - با کسی مسخره کردن
ارث - میراث -
امضا - روان کردن -

افشا - فاش کردن -
ایمان - سوگندہا -
انتفاع - فائدہ گرفتن -
احترام - حرمت داشتن -
افزا - زیادہ کردن -
اعتدال - برابر بودن ہر چیز
افزار - کفش -
احساس - سودن -
اطفا - کشتن آتش و چراغ -
استخفاف - خوار شمردن و سبک شمردن
انباز - شریک -
اعوان - یاران -
اسقاط - افتادن -
آبگیر - تالاب -
ارشاد - راہ حق نمودن -
آبادان - معمور -
انعام - نعمت دادن -
آبشخور - رود خانہ و شہر نصیب و قسمت -
انقیاد - فرمان برداری -
اکرام - گرامی داشتن -
افراط - از حد در گذشتن -
احزم - ہوشیار تر -
ابتلا - در بلا افگندن -
اشرار - بدکاران -

اخیار - نیکوکاران -
آفتابہ - آوندی کہ بدان وضو کنند
استمالت - تسلی -
اجل - موت - ہر چیز پایان باشد
آجال - مرگ -
افتراق - جدائی -
اعجاب - چیزی عجب آمدن
انتباہ - آگاہی -
ادبار - بد اقبالی -
آب خفتہ - آب یخ و تگرگ و ژالہ -
اعادت - باز گردانیدن -
اندفاع - دور شدن -
اخضر - سبز -
ادخار - ذخیرہ کردن -
آب دندان - نوعی از انار و قسمی از حلوای نفیس یعنی شیرینی
اشباہ - مانند -
اتباع - چاکران تابعان -
اقاویل - کلمات -
ادہم - اسپ سیاہ -
ابرش - اسپی کہ نقطہای مخالف رنگ داشتہ
انبیا - جمع نبی -
احیانا - گاہ گاہ -
آب حیوان - آب حیات -

آب حیات - چشمہ ایست در ظلمات
احرام - محرم شدن -
انگشت نما - مشہور شدہ -
اعتساف - بیراہ -
الواح - تختہہا -
انابت - بازگشتن از گناہ -
السنہ - زبانہا -
اختلاط - آمیزش -
انخلاع - جستن عضو -
اعتراف - خطای خود اقرار کردن
اوراق - جمع ورق -
انعکاس - باژگونہ شدن
آہن سرد کوفتن - کوشش بیفایدہ کردن -
اسپ چوبی روی پا خاستن - کاری بی منفعت کردن -
الیم - دردناک -
استغاثہ - فریاد خواستن -
ابد الدہر - ہمیشہ -
اضعاف - دو چند -
الوف - ہزارہا -
ایثار - بخشش -
اذخار - ذخیرہ کردن -
اعزاز - عزیز کردن گرامی کردن
اغلاق - دشوار کردن حصول مدعا

اوج - طرف بالای ہر چیز
بلندترین درجہ کوکب بود و
این عربی اوج ست کہ لفظ ہندی
اغبر - خاک رنگ -
استعداد - خواستن
آبہت - بزرگی -
آب شمشیر - کنایہ از تیزی و جوہر شمشیر
افواہ - دہنہا - مجاز از شہرت
استغنا - بی نیازی -
ایصال - رسانیدن -
اغوا - گمراہ شدن -
انس - مردمان -
اموال - مال و ملکیت -
التیام - بہم پیوستن زخمہا
افطار - روزہ گشادن
آزرم - شرم -
اعتذار - عذر خواستن -
آبا - پدران -
اجداد - پدر پدر -
آہن ربا - سنگ مقناطیس
ارقم - مار سیاہ -
آتش بیدود - آفتاب -
اقتدا - اتباع -
استیصال - بیخ کنی -
اصابت - درستی -

استلا - بسیار سیر خوردن -
آیت - نشان و علامت
اختلاط - آمیزش -
اصطبل - مکان بستن اسپان
احسنت - خوب گفتی تو -
ارغوان - نام گلیست سرخ رنگ
احرار - آزادان -
استکشاف - دریافت کردن -
انقطاع - بریده شدن
اشیاع - گروہہای دوستان -
اسناد - نسبت -
اشباه - ہمسران -
الوان - رنگا رنگ -
افکار - جمع فکر -
اقصی - نہایت -
امکان - قدرت دادن -
اہرمن - شیطان -
اضداد - جمع ضد -
ایفای - وعده وفا کردن -
آذر - ماه آتش و نام ماه شمسی -
اسد - شیر و نام برجی از بروج آسمان
احشا - درون تن -
اعطاف - مہربانیہا -
انفصال - جدا شدن -
اصول - جمع اصل بعلم موسیقی

تال را گویند -
انجمن - ہجوم مردم -
استکبار - گردن کشی کردن -
اولوا الالباب - صاحبان دانش -
انتقام - کینه کشیدن بکسی
بلفظ کشیدن گرفتن مستعمل است
اوراد - دعا با ہنگام وقت
معین خوانند -
اذکار - یاد کردن ہا خدا را بمعنی ذکر الہی -
ایثار - بخشش -
آہنگ - قصد و آواز یکه
قبل از سرود کشند بہندی الاپ -
انگشت - بہندی انگوٹھا -
احیا - زنده کردن -
افنا - نیست کردن -
اماتت - کشتن کسی را -
استغفار - آمرزش خواستن -
اقربا - خویشاوند -
ایمن - بیخوف -
احادیث - جمع حدیث -
استعانت - طلب یاری کردن -
استعطاف - مہربانی خواستن -
امنا - جمع امین -
اشال - داستانہای مشہور -

اشکال - دشواری -
ارزن - نام غلیست بہندی چینا -
ابطال - باطل کردن -
انصار - مددگاران -
اکراه - بزور کسی کاری داشتن
اجبار - کسی را بر کاری داشتن
استرداد - داده را واپس خواستن
طلب باز پس چیزی کردن -
اکلیل - تاج و نام منزل قمر -
استخراج - بیرون آوردن -
اذیال - دامنہا -
استخلاص - رہائی جستن
اعاظم - اکابر -
امہال - مہلت دادن
انہار - جمع نہر
اشتلم - ظلم این لفظ ترکی است
در لغات ترکی نوشته است -
ارزاق - روزیہا -
افلاطون - نام حکیمی -
اطوار - بارہا -
امم - گروہہای مردم -
اسلاف - جمع سلف -
ارمغان - سوغات -
اسافل - کمینگان -
اعالی - شرفا -

اصاغر - خردان -
اکابر - بزرگان -
انزوا - گوشه نشینی -
اجتہاد - کوشش در راه صواب جستن
آصف - نام وزیر حضرت
سلیمان علیه السلام -
اژدہا - مار بزرگ -
الوند - نام کوہی -
آہرن - دان نطولیست
که ان شانید ه شود در آن مریض -
امائل - ہمسران -
استشاره - صلاح پرسی -
اخس - خوار تر -
استسعاد - سعادت خواستن
ابرام - استوار کردن
و ملول کردن و دو تو کردن
ریسمان
ابتہاج - شاد کردن -
ارتیاح - شاد شدن -
اغانی - سازہای را گویند
که بنفخ دم نوازند مثل چنگ رباب
اصطناع - نکوئی -
اذفر - خالص -
اقصی الغایة - انتہای نہایت
استبشار - شاد شدن

وخبر خوش رسانیدن -
اوطان - جمع وطن -
اندلس - ملکیست مغرب -

## باب الباء

براہمہ - برہمنان -
بہائم - چارپایان -
بسط - گستردن -
بساط - فرش -
بلاد - شہرہا -
بیاض - سفیدی -
بلاغت - رسیدن بمرتبہ کمال در ایراد کلام -
باسط - فراخی دہندہ -
برجیس - ستارہ مشتری -
برج - قلعہ وخانہ ستارہ -
باہرہ - روشن -
بضاعت - مال -
برگستوان - پاکھر -
بیطری - قسمی از بیہ -
بادیہ - صحرا -
برد - جامہ مخطط -
بواب - دربانان -
بنی نوع - فرزندان جنس انسان -
بہتان - افترا -

بدل - چیزی کہ بجای چیزی باشد -
بیدار بخت - معروف -
بلی - لفظیست کہ در تصدیق کلام آید -
بال - بازوی مرغان ودل وجان -
بشارت - خبر خوش -
بدرہ - ہمیانی -
بدیہہ - سخن بی اندیشہ گفتن -
بیابان (بر) - بیابان -
بحر - دریا -
برق - بجلی -
بہرام - ستارہ مریخ -
بدر - ماہ تمام -
باز - نام جانوری -
بالش - بالیدن -
برعکس - برخلاف -
بادو رقفس - کار بیفایدہ کردن -
بحل - عفو کردن گناہ -
بیتنگ - عاجز وملول -
بلوغ - رسیدن -
بلیت - رنج -
بصرہ - نام شہری در عرب -

باب زن - سیخ -
بطالت - بیکار شدن -
برایا - خلق -
برہان - حجت ودلیل -
باہر - روشن -
برہیت - صحرا -
بہی - بہتری -
بیشہ - بادیہ -
برطرف - برکنار -
بقعہ - خانہ -
بحر - دریا لیست -
بسند - کفایت -
بسیط - گستردہ شدہ -
بارہ - بازو کرہ وقلعہ -
بذلہ گو - لطیفہ گو -
برنا - جوان -
باشہ - جانوریست شکاری -
بوالعجب - بسیار عجیب یعنی تماشا -
بشرہ - ظاہر پوست آدمی -
برہ - بچہ گوسفند وآہو -
بہانہ - حیلہ -
بغداد - نام شہری -
بی برگ - بی سامان -
برائت - بیزار از عیب والزام -
بینہ - حجت وشاہد

بلاغ - رسانیدن -
بیدل - عاشق -
بری - بیزار -
بازرگان - سوداگر -
بدایت - شروع -
بلاہت - نادانی -
بوزنگان - جانوریست کہ بہندی بندر گویند -
بارگاہ - شاہ خیمہ وبارگاہ -
بہار - غنیمت وخوبی -
بیگاہ - شام وبیوقت -
باذل - سخی -
بیژن - خواہر زادہ رستم -
بینت - گواہی -
بی محابا - فرو گذاشتن مروت -
بناگوش - نرمہ گوش -
بدخشان - نام ولایتی ست -
باصرہ - قوت بینائی -
برخوردار - متمتع -
بعد الیوم - امروز -
بشاشت - خوش طبع -
بعد المشرقین - دوری دو مشرق -
بیلی - آلتیست آہنی کہ بدان زمین باشند وبدان زمین را کاوند

بقیة العمر - زندگی باقی -
بزه - گناه -
بنات النعش - ستاره‌ها اند بصورت چارپائی -
باج - خراج -
بدرقه - رهبر -
بین الخصمین - میان دو دشمن -
بائع - فروشنده -
بوته - بهندی گهر یا درخت کوچک -
بت - صورت نگاشته -
بتر - زبون -
بقاع - جمع بقعه -
بحر اخضر - نام دریائیست
بید مشک - نام درختیست
بدیع - عجیب -
بحر عمان - نام دریائیست
برات - کاغذ زر دکاغذ سند تنخواه
بوکه - امید -
بلاء سیاه - کنایه از آفت بزرگ -
بسرع - نام ملکی -
بصارت - بینائی
بتان آذری - معشوقان

بیت الحرام - کعبة الله -
بیدا - دشت -
بیت الاحزان - خانه غمها -
باری - نام خدای تعالی -
بادی الرای - اول فکر
بید - نام درختیست -
بسطت - فراخی -
بائسته - لائق -
بادبیزن - بهندی پنکها
بدسگال - بداندیش
بیعت - فرمانبرداری و مرید شدن -
برج آبی - برج سرطان و عقرب و حوت -
بوادی - جمع بادیه -
بدعت - چیزی نو که در دین پیدا شود -
بارعام - دربار عام
بنی اسرائیل - فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام
بخش - حصه -
براق - اسپ بهشتی و خیره شدن چشم
بیمارستان - شفاخانه

بیستون - نام کوهیست
بخت - شتران قوی -
بارگی - اسپ -
برهما - نام اوتار هنود -
بوتیمار - بگلا -
بنان - سرهای انگشتان
برید - قاصد تیز رفتار -
بارقه - چیزیکه درخشنده باشد -
بیجانگر - نام شهریست -
بابل - نام شهریست -
برومند - کامیاب -
برگ و نوا - ساز و سامان
بوم - زمینیکه در آن قلبه رانی نشده باشد و جانوریست که به حروف بهندی الو گویند

## باب بای فارسی

پارس - نام ملکی -
پهلوی - نام زبانی از هفت زبان -
پاره - اندک چیزی -
پای مرد - مددگاری -
پلنگینه - نوعی از جامه که در نقوش شبیه پوست پلنگ -
پرتاب - نوعی از تیر که دور می‌رود
پرگار - قلم آهنی که بدان دائره کشند -
پروین - شش ستاره کوچک -
پگاه - فجر -
پله - ترازو و درجه -
پرخاش - جنگ -
پیرایه - زیور -
پاداش - جزا -
پشتی - حمایت -
پدرود - وداع کردن -
پندار - تکبر -
پهلو - سهر دو طرف سینه و شکم -
پنجره - خانه چوبین که برای پرندگان و طیور سازند و بهر چه مشبک باشد -
پیغوله - گوشه خانه -
پلاس - ٹاٹ -
پری - جن -
پهنا - عرض -
پرکار - سخت -
پا افشردن - قائم شدن
پیکار - جنگ -
پروانه - خط حکم امیران سر عمال و نام جانور معروف

پری - بمعنی مطلق پری و در عرف عام زنی از زنان جن که بصورت خوب و صورت خوش باشد استعمال کنند ۱۲

پاس - حصہ و چہارم حصہ -
پیکر - صورت -
پیک - قاصد -
پژمان - غمگین -
پایان - فروتر -
پہلوتہی - کنارہ کردن -
پاکدامن - بی گناہ -
پُر شدن - بسیار شدن -
پلنگ - نام درندہ ایست -
پیکان - معروف -
پشیز - پول ریزہ کوچک
کہ از مس باشد -
پروانچہ - حکمنامہ -
پشتوارہ - مقدار یکہ از بار
کہ بر پشت توان برداشت -

## باب التاء

تلقین - فہمانیدن -
تفہیم - دریابانیدن -
توسن - اسپ سرکش -
تنزہ - بیغمی -
تانی - نرمی و درنگ -
تمسک - چنگ در زدن
بچیزی -
تسخیر - رام کردن -
تاب - پیچیدگی و گرمی

ورونق -
تازی - عربی -
تحسین - ستائش -
تفحص - کاویدن -
تقرب - نزدیک شدن -
تغافل - غافل نمودن -
تعمیم - عام -
تکثیر - بسیار کردن -
تتق - سراپردہ -
تعمق - غور کردن -
تعمیق - غور کردن -
تخیل - در خیال آوردن -
تخئیل - خیال کردن -
تہذیب - پاک کردن -
تنزل - فرود آمدن -
ترصیع - جواہر نشاندن
در چیزی -
تعجیل - شتاب کردن -
تملق - خوشامد -
توشیح - آرائش دادن -
تزئین - آرائش کردن -
تامل - اندیشہ کردن -
تزکیہ - پاک کردن -
تفتیدہ - گرم شدہ -
تسبیح - بپاکی یاد کردن خدا را

تناول - خوردن -
تفرج - سیر و تماشا -
تعمیر - آبادگی کردن -
تعبیہ - پنہان کردن آراستن
تلطف - مہربانی -
تگ - قعر چاہ و دویدن -
تفضیل - برگزیدن کسی را بر یکے
تغلب - غلبہ کردن -
تعدی - ستم -
تفاوت - دوری میان دو چیز
تولد - زادن -
تفتیش - کاویدن -
ترصد - امید -
تمہید - نیکو کردن کار -
توکل - بخدا سپردن -
تصدیع - دردسر -
تضرع - گریہ -
تہاون - خوار -
تمیمہ - تعویذ -
تجارب - بہم دیگر آزمودن
تجاوز - درگذشتن -
تجربہ - آزمائش -
تحریص - کسے را برانگیختن
بر انگیختن -
تنوع - قسم قسم شدن

توشہ - زاد راہ
تعب - رنج -
ترازو شد - بیرون رفتن
و گذشتن نصف تیر از نشانہ -
تیہو - ہندی تیتر
تاراج - غارت کردن -
تنعم - ناز و نعمت
تعویق - باز داشتن -
تہور - مردانگی -
تابہ - ہندی توا -
تبسم - آہستہ خندیدن
تحمل - بردباری
تجمل - شان -
تفویض - سپردن -
تگاپو - دویدن -
تحلیہ - زیور کردن -
تجرید - اصلاح نمودن
تفرید - یگانہ شدن -
تحیت - سلام -
تجلی - آشکارا شدن -
تنبیہ - آگاہ کردن -
تفقد - مہربانی -
تراش - تقع -
تیشہ - بسولہ -
تعلل - بہانہ خواستن -

تریاک و تریاق - معجون مفرح که دافع زهر باشد.
تدریج - آهسته آهسته کار کردن
تلقی - پیش رفتن بملاقات -
ترجیح - افزونی نهادن -
تبرک - برکت گرفتن -
تملک - باختیار خود کردن -
تنگ شکر - ظرف دار شکر -
ترکان - معشوقان -
تیمار - خدمت کردن بیمار -
ترهات - باطل و بیهوده گفتها -
ترجمان - بیان کردن -
تسلط - غلبه -
تحویل - برگشتن -
تمغاچی - باج گیرنده -
تکلف - از خود چیزی نمودن که آن را نباشد -
تاخیر - مهلت -
تحریض - حریص گردانیدن
تشبث - جاری کردن -
تناقض - ضد یکدیگر شدن
تلاقی - یکدیگر را دیدن -
تضییع - تباه کننده -
تفرس - دانائی -

تجبر - گردن کشی کردن -
تزویر - مکر و فریب -
تجربت - امتحان -
تقبیح - زشت کردن -
تفت - گرمی -
توقع - امید -
توالد - باهم زادن -
تناسل - از هم زائیدن -
تبعات - پس آیندگان
ترکتازی - سعی و جهد -
تهتک - رسوا شدن -
تعریض - بکنایه سخن گفتن
تین - انجیر -
تفنید - کسی را [illegible] و دروغ نسبت کردن -
ترحم - مهربانی کردن -
توزیع - پراگنده شدن -
تخمین - اندازه -
تگاور - اسپ تیز رو -
تیمن - یمن گرفتن -
تکلان - یعنی اعتماد -
تراجع - منقلب شدن -
تقوی - پرهیزگاری -
تاویل - حیله شرعی -
توقیع - دستخط پادشاه برنامه و منشور -

تیمارداری - خبرگیری و غمخواری -
تشدید - سختی نمودن -
توبره - کیسه که در آن دانه انداخته اسپان را بخورانند -
تشویر - خجلت و هلاک -
تدبر - اندیشه کردن -
تبار - خاندان -
تنفر - نفرت -
تبجیل - بزرگی نسبت کردن کسی را -
تار - تاریک -
تفرقه - پریشانی -
تراضی - از همدیگر رضامند شدن -
تیه - بیابان -
تصمیم - استحکام
تعصب - حمایت کردن -
تشمیر - برپای بودن بمهم کار و بار خود -
تغلب - چیره شدن -
تعدیل - درست کردن -
تفسیر - بیان -
تفتان - آنچه از آفتاب و آتش گرم شده باشد -

تشریف - بزرگ داشتن و خلعت -
تقدم - تفوق -
تذلل - زاری کردن -
تلذذ - مزه گرفتن -
تخلق - خلق گرفتن -
ترانه - سرود و نغمه -
تداوی - دوا کردن -
تکسر - شکسته شدن -
تاریخ - وقت چیزی پیدا کردن
تعذیب - عذاب کردن -
تادیب - ادب دادن -
تجرع - جرعه جرعه نوشیدن -
تاهل - عیال داری -
تمثال - پیکر -
تالف - الفت -
تابات - کالات -
تفنگ - بندوق -
توتیا - سرمه -
تقویم - حساب یکساله منجمان
تجدید - نو کردن -
تقی - پرهیزگار -
تحاشی - یکسو شدن -
تجنب - یکسو شدن -

تشاہد - باہم حاضر شدن -
تعارف - یکدیگر را شناختن
ترار - تازہ -
تیر - ستارہ عطارد و شاخ -
تابک - اتالیق -
تپ محرق - تپ دق
تشخیص - معین کردن چیزی
تقدیر - اندازہ کردن -
تصدیق - راستگو داشتن -
تتبع - درپی چیزی رفتن بطلب آن
تنور - در انجا نان قرص پزند
تمکن - جای گرفتن -
تحرز - پرہیز کردن -
تقلید - پیروی کردن -
تحف - جمع تحفہ
تقاعد - تساہل -
تبیان - بیان کردن -
تلافی - دریافتن -
تدارک - دریافتن چیزی کہ فوت شدہ باشد -
تخلیط - فساد افگندن -
تظلم - فریاد کردن -
تمویہات - زراندودنہا و تخفیہا تملق -
تزاید - افزون شدن -

تحت الثری - عبارت از زیر زمین -
ترفیہ - آسایش دادن -
تار - ریسمان جامہ بہ بندی تانا
توسل - نزدیکی جستن -
تحشم - تکلف -
توارت بالحجاب - پوشیدہ بہ حجاب -
تماسک - نگاہداشتن -
تمرد - سرکشی -
تلویح - اشارہ کردن -
تصریح - آشکارا کردن
تقالیب - گردشہای بانہ
تثلیث - بودن قمر با سعد یکی بفاصلہ پنج بست یا برج
تنقیہ - پاک کردن -
تبارک اللہ - بزرگ شد خدا تعالی
تعزیت - ماتم پرسی -
تشدید - استوار کردن -
تجلیات - تزئینات -
تابستان - موسم گرما -

**باب الثاء**

ثبت - نوشت
ثبات - قرار -
ثاقب - روشن -
ثروت - مہتری -
ثور - نام برجیست از بروج آسمان
ثوابت - ستارگان غیر متحرک
ثانی اثنین - اے رفیق و شریک -
ثریا - شش ستارہ است متصل بہمدیگر -
ثرے - خاک نمناک -
ثمین - قیمتی -
ثلث - سوم حصہ ہر چیز
ثلثان - دو حصہ از جملہ حصہ

**باب الجیم**

جہد - کوشش -
جویبار - جاییکہ جوی بسیار باشند -
جان - روح و جان -
جزالت - بزرگی -
جلوہ - نمودن -
جوامع - تمام و ہمہ -
جسارت - دلیری -
جرائد - دفترہا -
جرار - لشکرہای لاوہ -
جداول - نہرہا -
جنان - بہشت -
جثہ - تن -
جمیل - نیکو
جر - کشیدن -
جلوات - عرض خود را بکسی
جواد - اسپ تیز
جناح - بال مرغ
جریمہ - گناہ -
جرم - گناہ -
جرائم - گناہہا
جنایت - گناہ کردن
جرم - جسم -
جدی - نام برج آ
جوع - گرسنگی -
جاذب - کشندہ -
جرأت - دلیری
جلادت - دلیری
جلالت - بزرگی -
جرہ - نام طائر نرینہ باز -
جد - سخت کوشش
جلا - ترک وطن -
جوہر - اصل ہر شی
جادہ - راہ -

جزع - ناشکیبائی -
جوارح - اعضای آدمی
و جانوران شکاری -
جاروب - چیزیکه بدان
صحن خانه روبند -
جبار - تکبر کننده -
جوشن - سینه و زره -
جدل - جنگ -
مجرعه - یکبار آشامیدن
جلد - پوست -
جیفه - مردار
جذوه - پاره آتش -
جلاب - شربت قند -
جام جهان نما - جام
کیخسرو -
جوز هندی - نغز نارجیل
جریده - دفتر -
جیب - گریبان -
جریان - روان شدن آب
جسد - جسم -
جعد - موی مرغول سر -
جاریه - کنیز -
جزیه - مالیکه اهل کافران
ومی دهند -
جباران - متکبران -

جدال - با کسی خصومت کردن
جیحون - نام دریائیست
جمیله - نیکو صورت -
جلیس - همنشین -
جرب - مرض خارش
جوع البقر - نام مرضی ست
جنین - بچه که در شکم
مادر باشد -
جذب - کشش کردن -
جواهردار - نوعی از سپر
جزوی - اندکے
جزء - پاره چیزے
جل ذکره - بزرگست ذکر او
جبلی - پیدایشی -
جبلت - آفرینش
جبهه - پیشانی نام منزل قمر
جنب - مقابل -
جان بازی - هلاک
کردن -
جوع الکلب - نام علتی ست
که هرچند خورد سیر نشود و این
مرض اشتهوت کلبی نیز گویند -
جهات - متاع -
جوزا - نام برجے از بروج
آسمان -

جماز - شتر تیز رو -
جزائر - جمع جزیره بهندی ٹاپو

## باب جیم فارسی

چین - ته و شکنج که بر رو
و دیگر اندام و جامه افتد
و نام شهرے -
چگل - شهریست در
ترکستان حسن خیز -
چاوش - نقیب لشکر -
چاپلوسی - خوشامد -
چرب زبان - چاپلوسی
کننده -
چشم زخم - نظر بد -
چرا - چریدن -
چنگال - پنجه -
چابکدست - چالاکدست
چشمه - منبع آب -
چرخ اطلس - فلک نهم
چغانه - نام سازیست -
چنگ - پنجه دست
و نام ساز -
چاشت - چهارم حصه روز -
چاره - تدبیر -
چیره - تیز چالاک -
چوبدستی - بهندی لاٹھی

چیره دستی - تیز دستی -
چراخور - چراگاه -
چارسو - بهندی چوراهه
چشم سرخ - طمع -
چمیدن - خرامیدن -
چراغ پایه - بهندی ڈیوٹ
چار دانگ - کنایه از چیزیکه
به نسبت امثال خود دو چند
باشد چه دینار شش دانگ میباشد
چاشنی - اندک چیزیکه بقدر
چشیدن باشد و شیرینی -
چشم زدن - کنایه از زمان
بغایت اندک -
چینه - دانه مرغان -
چله نشین - معروف -
چنبر - حلقه و کمند

## باب الحاء

حضرت - حضور و درگاه -
حکیم علی الاطلاق -
کنایه از خدای تعالیٰ -
حمد - ستایش -
حمایت - نگهبانی -
حکمت - دانش -
حاوی - احاطه کننده -
حقائق - حقیقت اصل

حکما - جمع حکیم -
حدیقہ - باغ -
حواشی - خدمتگاران -
حشرات - جانوریکہ در زمین خانہ سازند -
حزم - ہوشیاری -
حیل - حیلہا -
حور - زنان بہشتی -
حجب - پردہا -
حضور - حاضر شدن -
حجلہ - چھپر کھٹ
حقد - کینہ -
حسد - زوال نعمت کسی خواستن -
حلم - بردباری -
حبس - قید -
حرکت - جنبش -
حلہ - جامہ -
حریر - جامۂ ابریشمی
حوالی - گرداگرد -
حاجب - چوبدار -
حجاب - دربانان -
حذر - پرہیز
حرص - سخت آرزومند شدن -

حدادی - آہنگری
حصاد - دروَن زراعت
حریص - مرد با آرزوی بسیار -
حوزہ - ناحیہ -
حصہ - بہرہ و نصیب -
حیز - کرانہ ہر چیز -
حلال - بسیار کشایندہ گرہ
حقہ باز - مکار و بازیگر - ہندی بھان متی -
حقہ - ڈبہ -
حرمان - نومیدی -
حلیہ - زیور مرصع -
حریفان - ہم پیشہ ہا
حمل - قیاس و گمان و نام برج اول از بروج آسمان -
حضر - اقامت -
حوصلہ - چینہ دان مرغ ہندی پوٹہ -
حرارت غریزی - گرمی طبیعی کہ حرارت اصل روح در بدن باشد -
حرفت - پیشہ -
حرف - سخن و عیب
حصار - قلعہ -

حضیض - پستی -
حرمت - معزز و حرام شدن
حسود - بسیار حسد کنندہ
حمول - بردارندہ -
حلب - نام شہری
حفرہ - غار -
حیف - ستم
حرم - اندرون سرای کعبہ -
حسب - بزرگی از مال و جاہ -
حشم - چاکران
حل - روان شدن -
حجاب - پردہ -
حنظل - اندرائن -
حرق - سوختن -
حرب - جنگ -
حادث - نو -
حدوث - نو پیدا شدن چیزی -
حازم - ہوشیاری -
حوت سپہر - نام برجیست از فلک -
حوائج - حاجتہا -
حریف - مقابل -
حدیث - سخن و چیز نو

و در شرع سخن و فعل حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم -
حصین - استوار -
حلوای بیدود - کنایہ از میوہ ہای شیرین -
حالی - فوراً -
حب - دوست داشتن -
حق الیقین - کیفیت و ماہیت چیزی را کما ینبغی بجمیع حواس یافتہ شود -
حضار - حاضران -
حاذق - دانا -
حدس - سرعت انتقال ذہن
حاشا - دور باد -
حطام - اندک مال -
حارس - محافظ -
حس - دریافتن بیکی از حواس خمس
حساب گرفتن - معتبر داشتن
حتم - واجب کردن کاری
حکم - حکم کنندہ -
حلاوت - مزہ -
حمال - بارکش -
حوادث - سخنہای نو پیدا شدہ -
حسنہ - نیکو -

حماقت - نادانی -
حبالہ - دام -
حبیب - دوست -
حب - تخم -
حزین - غمگین -
حبذا - خوب ست -
حریم - گرداگرد چیزی -
حُسن - خوبی و نکوئی -
حال - فرمان موجوده
حسن شمسی - نام زنی ست
حکمای اسلام - متکلمان
حلواگر - حلوائی و قند ساز -
حشو - مرد فرومایہ -
حادثہ - سانحہ -
حدت - تیزی -
حموضت - ترشی -
حنظل - اندرائن -
حبوبات - دانہا -
حلقہ زر - ہندی بالی
حصن - جای پناه و قلعہ -
حکیم الہی - عالم علم
حکمت الہی -

باب الخاء

خاتم - انگشتری -
خزائن - خزینہا -

خلافت - بجای کسی بعد
وی بودن -
خلد - نام بہشت -
خاطر - دل -
خاقان - پادشاه بزرگ -
خافقین - مشرق و مغرب
خریده - دختر نارسیده
خیانت - با کسی دغل کردن
خارستان - کنایہ از باغ
سست -
خرده - عیب ریزه ہر چیزی -
خوض - در چیزی در رفتن
تفکر -
خفتان - جلتہ -
خرنده - زن شرمگین -
خرگاه - خیمہ بزرگ -
خطبہ - کلام سعادت و بمعنی کتابہ دیباچہ
خیل - گروه -
خلوت - تنہائی -
خاکدان - گهوره -
خفت - سبکی -
خصم - دشمن -
خائن - خیانت کننده -
خروش - شور -
خرامان - خوش رفتار -

خسرو - نام پادشاه مجازاً
و بہر پادشاه را نیز گویند -
خزان - ایام برگ ریزه
خسیس - دون -
خرج - ضد دخل -
خط - نوشتہ و سبزه نورسته بر
رخساره -
خطبہ - زن خوب آهن ہندی سنگی
خواص - مقابل عوام بمعنی
خدمتگاران -
خنگ - اسپ سفید مو -
خدم - چاکران -
خنجر - کارد بزرگ -
خارا - سنگ سخت -
خنک - سرد -
خلا - تنہائی -
خلل - تباہی -
خنصر - چھنگلیا -
خمول - گمنام -
خسان - کمینگان -
خلاب - کیچڑ -
خواجہ - خداوند -
خطر - آفت و اندیشہ -
خشم - غصہ -
خاقانی - وصفیکہ باز شود

نگرو ریک شے -
خان - لقب پادشاہان ترکستان
الحال لقب امراست -
خطا - نام شہری -
خاتون - زنان کبار -
خیره - ظالم و تاریک -
خرچنگ - کیکڑه -
خطیر - بزرگ -
خواتم - خاتم ہا -
خسوف - چاند گہن
خناق - نام بیماریست در گلو -
خود - کلاه آہنی -
خشونت - درشتی -
خبث - بدی -
خانقاه - مکان بودن مشائخ
خربزه - میوه معروف -
خرس - ریچھ -
خدنگ - نوعی از تیر و نام درختیست
کہ از چوب آن تیر میسازند لہذا مجازاً اسم تیر شد
خلال - فاصلہ میان دو چیز
و خصلتہا و چوب دندان کاو -
خطور - در دل آمدن -
خضر - نام پیمبری -
خیاط - درزی -
خجالت - ندامت -

خونابہ - کنایہ از جد وجہد
خلجان - تردد -
خلخال - پائے برنجن حلقہ طلا
حلقہ کہ در پائے کنند و نام شہرے -
خراج - باج و محصول زمین
خاور - بمعنی مشرق و مغرب
خرطوم - سونڈ -
خدیعت - مکر و فریب -
خواب خرگوش - فریب و تغافل -
خلاف - تفرقہ -
خبیث - ناپاک -
خدشہ - خراش و شک و شبہہ -
خصب - فراخی عیش -
خسارت - زیان
خریطہ - کیسہ -
خلت - دوستی -
خانوادہ - خاندان -
خفایا - پوشیدگیہا -
خائب - ناامید -
خاسر - زیان کار -
خال - بہندی ماموں -
خام خیال - خیالات فاسد
خائف - ترسان -
خرافت - احمق -

خباز - نان پز -
خداع - مکر -
خفا - پوشیدگی -
خرسند - قانع وار کہ ہمیشہ خوش باشد -
خشیت - ترس -
خرقہ - جامہ کہنہ -
خراسان - نام شہرے -
خفیات - پوشیدگیہا -
خیار - کھیرا -
خفاش - چمگادڑ -
خارپشت - جانورے است بہندی ساہی -
خضوع - فروتنی -
خشوع - عجز و خوف -
خرمن - تودہ غلہ -
خرد ار - تودہ چیزے -
خزینہ - خزانہ -
خواقین - جمع خاقان
خواطف - ربایندگان
خالیک - ہتھوڑا -

## باب الدال

دائرہ - گردندہ -
دقائق - باریکیہا -
دمنہ - نام شغالیست
کہ بسیار مکار بود -
درس - خواندن کتاب -
دوالشلیم - نام راجہ ہند -
دیوان - کچہری و دفتر محاسبہ -
داعیہ - خواہش -
دارالعیار - جائیکہ صیرفیان نقادان زر و سیم چاشنی گیرند -
دستیاری - مددگارے -
دمار - ہلاک -
دامن گیر - متعرض و مزاحم و مدعی -
دراج - پرندہ ایست بہندی تیتر
دافع - دور کنندہ -
دامن در کمر زدن - آمادہ شدن بکارے -
دائرہ شمشیر کوچک دو دمہ
دونیم - دو پارہ -
دستور - قاعدہ و وزیر -
دی - سرما و روز گذشتہ
دایرہ - گردش زمانہ و خط گرد -
دد - چار پایہ درندہ -
دبستان - مکتب -

دمان - تند و مست
دثار - جامہ کہ بر بدن ملصق نباشد -
دستان - سرود -
دمن - سرگین جمع شدہ -
دارالملک - جائیکہ سکونت بادشاہ -
دیار - خانہ و جاے آبادی
دولاب - چرخی -
دعوت - خواندن کسے را برائے طعام -
دوشاب - شیرہ انگور -
دست پیمان - مہر سجل و اسباب دامادی -
دنات - کمینگی -
دنبال - عقب -
درایت - دانش -
دستوری - رخصت -
دغدغہ - ترس و تشویش -
دوار - بسیار گردش کنندہ -
دخل - آمدنی -
دغل - مکر و تباہ شدن -
دست برد - غلبہ
درود گر - بڑھئی -
دانی - پست -

دمه - بهندی دهوکنی و
درشتی و راه -
دنی - ناکس -
دون - حقیر -
دهشت - حیرت و سراسیمگی -
دلاله - زنیکه دیگر زنان را
بدراه کنند -
دست افراز - آله کار
پیشه وران - موکابان -
دیر باز - درازی زمان -
دندان بهم سودن
غصه کردن -
دست - غلبه و قدرت -
دریغ - افسوس
دمدمه - فریب -
دریچه - کهڑکی -
دهقان - روستایی
دوچار - مقابل -
دارای فلک - دارنده
آسمان یعنی خدای تعالی -
درو - قطع کردن زراعت -
داوت - زیاده کردن خصل
قمار -
دیجور - شب باریک -
دار القضا - محکمه قاضی -

خصل بالفتح [illegible] ۱۲

درمنه ترکی - نام داروییست
دکان - معروف -
دانگ - وزن شش -
سرخ و حصه هر چیزی -
دارچینی - نام دواییست
درج - صندوقچه
دار الضرب - بهندی
ٹکسال -
دار السلخ - جاییکه جانوران را
پوست کنند -
دسترس - قدرت
دواج - بالاپوش و لحاف
و بعضی قبا -
دیو - عفریت -
دیدبان - محافظ
دفائن - جمع دفینه -
دایره نصف النهار -
دایره ایست که تنصیف دایره
معدل النهار می کند -
دوبند - فریب و حیله -
دب اکبر و اصغر - دو
صورت خرس اند از ترکیب
کواکب -
دنگ - بیخرد و ابله -
دوستکام - کسیکه بسبب

مراد دوستان مقصود حاصل باشد -
درم - نوعی از سکه که در نقش سیم باشد
دینار - نوعی از زر مسکوک ولایت
دقیقه - باریک -
درازگوش - نوعی از خر
داعی - خواهنده -
درمان - علاج -
دواب - چهارپایه -
دامن پاک - کنایه از عصمت
دهاقین - جمع دهقان -
دجله - نام نهریست که زیر
بغداد است -
دست بدندان بردن
کنایه از پشیمانی و افسوس
دریوزه - گدایی -
دوال - تسمه چرم که بدان
چیزی را بندند
درع زره -
ددی - درندگی -
دهقنت کشاورزی کردن
دوموی - کسیکه در سر یا ریش
موی سیاه سفید باشد
دار السلام - خانه سلامتی
یعنی بهشت -
دهاسپه - کنایه از سرعت

دیوان چرخ - ستاره
مشتری -
دستار بندان - عالمان
و فاضلان -
دهش - سخاوت -
دبیر فلک - عطارد -
دبیرستان - منشی خانه
و مکتب -
در یتیم - مروارید بزرگ که در
صدف تنها پیدا شده باشد -
درست - اشرفی -
دوافع - جمع دافع -
دریای اخضر - نام دریای
از هفت دریا که هر یکی شاخی از
بحر محیط است و کنایه از آسمان
دم درکشیدن - خاموش
ماندن -

## باب الذال

ذیل - دامن -
ذمیمه - نکوهیده -
ذروه - بالای هر چیزی -
ذل - خوار -
ذهاب - رفتن -
ذخیره - آنچه که نگاهداشته شود
که در وقتی بکار آید -

ذمیم - بد -
ذره - پاره -
ذمت - عهد و پیمان -
ذکا - دانش
ذوالقرنین - لقب سکندر
ذی الرقاع - صاحب رقعها -

## باب الراء

رائض - چابک سوار
رام - مطیع
روائح - خوشبوئیها -
رائق - پاکیزه -
رافت - مهربانی
رائحه - خوشبو -
رعایت - نگاهداشت چیزے -
رغبت - خواهش
ربط - بستن چیزی بچیزی
ریاض - باغ -
روضه - سبزه زار -
راجح - غالب
روش - طرز -
رفاهت - تن آسانی -
روشنائی - روشنی
رزم - جنگ -
روباه بازی - فریب بازی

ریاحین - جمع ریحان -
رخش[1] - اسپ -
رخ - رخساره و نام مهره شطرنج
رذالت - ناکسی -
رعونت - نادان
رفیق - بنده
رغم - خوار شدن و برعکس
رابطه - چیزے که بچیزے بندد -
رذائل - جمع رذیل -
رائگان - مفت -
راهوار - خوش رفتار -
رعد - آواز ابر -
ربع مسکون - هفت اقلیم -
ریزه - هر چیزے که ورغایت خوردی بود -
رفعت - بلندی -
رفاهیت - فراخی -
رکوب - سوار شدن -
رجا - امید و ترسیدن -
رشید - راه راست نماینده
روزنه - سوراخ -
راس المال - اصل مال
رضوان - نام داروغه بهشت
ریحان - نازبو -

راحله - ستور بارکش -
رفیع - بلند -
رفق - نرمی -
رسوخ - استواری کردن
روزگار - زمانه مطلق
رایت - علم لشکر
رهین - گرو کرده شده -
رشد - راه راست یافتن
رفت - تری مجازاً بمعنی گریه
رمق - بقیه جان اندک
رخنه - سوراخ دیوار
ریب - شک .
ریش - زخمی -
ریا - مکر و ظاهر داری -
رکاکت - سستی
راتبه - وظیفه خوار -
روباه - لومڑی -
رعنا - خوشنما -
رقیب - دوکس که بیکی معشوق عاشق باشند -
ریو - مکر -
رنگ - عیب و فریب
رویه - طریقه -
رواق - پیش گاه خانه بهندی چھجه
رسول - فرستاده شده

راسو - بهندی نیوله
روزنامه - کاغذیکه داخل و مخارج هر روز در آن نویسند
ریاضت - مشقت -
رکابدار - کسیکه رکاب گرفته اغنیا را بر اسپ سوار سازد و شخصیکه انواع حلوات و دوزیات سازد -
رفو - درست کردن جامه
روز جزا - روز قیامت -
رفاقت - همراهی -
رشک - غیرت
رمد - سرخ گردیدن سفید چشم با درد -
رعشه - نام مرضی -
رشحات - تراویدن آب
رشحه - جای تراویدن آب -
رای العین - دیدہ بچشم
رباب - نام ساز
رخت - اسباب -
روی - نوعی از فلزات بهندی کانسی -
رسالت - پیغمبری -
رشوت - چیزی که بکار سازی ناحق بکسی دهند -

[1] رخش رنگیست میان سیاه و زرد [illegible] اسپ [illegible] رنگ [illegible] از [illegible] اسپ رستم [illegible]

روز بازار - رونق بازار -
روح روان - نفس ناطقہ -
رستخیز - قیامت -
رسوا - خجل -
رکیک - ضعیف -
راجل - پیادہ -
رحیل - کوچ کردن -
رقیبہ - نیپی متعلقہ -
رحم - بچہ دان -
ربۃ الارباب - پروردش کنندہ پرورش کنندگان -
رمہ - گلہ گوسفند -
رفقا - جمع رفیق -
رکیب - امالہ رکابت -
رقعہ - پارہ جامہ پارہ کاغذ -
رباط - مسافرخانہ -
روحانیان - فرشتگان -
رشاد - براہ راست بودن -
رقائق - باریکیہا -
رخام - سنگ سفید و نرم
روغن زیت - روغن زیتون
رکاب - معروف و پیالہ -
رامشگری - سرائیدن -
رفوت - جمع رفتہ -

## باب الزاء

زخارف - آرائشہای دنیا -
زحمت - تکلیف -
زیر و زبر - افراط و تفریط در احوال -
زاویہ - کنج و گوشہ خانہ -
زمہریر - سرمای سخت -
زغن - چیل -
زال - پیرزن سفید مو -
زبانہ - شعلۂ آتش -
زواجر - بازدارندگان -
زبرجد - نوعی از زمرد -
زاد آخرت - توشۂ آخرت -
زیان - نقصان -
زمام - مہار شتر -
زرق - مکر -
زنہار - گاہے و پرہیز -
زلوان - عاجز و سفلہ -
زمزم - چاہی ست نزدیک کعبہ
زلت - گناہ -
زیارت - پرہیزگاران
زہر گیاہ - گیاہ زہر دار -
زلہ - پس خوردہ -
زفاف - عروس را بخانہ شوی فرستادن و عروس و داماد را باہم یکجا کردن
زلال - نغمہ زبان

در سخن -
زبان آور - تیز زبان -
زہ - چلہ کمان -
زہرہ - تا آنکہ پیتی پوستی باشد مانند کیسہ و در آن آب زرد تلخ پر باشد -
زرآباد - نام شہریست -
زوایا - گوشہا -
زقہ - آب و دانہ کہ طائر از گلو بر آوردہ در دہن بچہ اندازد
زمہریر - ہا را گویند و نام فرشتہ
زمزمہ - نغمہ و ترنم کہ باہستگی سرایند -
زیانکار - بدکار -
زرع - بمعنی رویدن نباتات و بہ معنی کاشتن بمعنی زراعت و کشت -
زراعت - کھیتی -
زورق - کشتی خرد -
زراتشین - اشرف -

## باب زاء فارسی

ژالہ - اولہ و بمعنی شبنم
ژرف - عمیق -
ژیان - تندخو -
ژندہ - دلق و خرقہ -

## باب السین

سفلی - پستی -
ساری - روندہ -
سائر - سیر کنندہ -
سداد - درستی -
سریر - تخت -
سمت - راہ راست -
سیاست - حکم بمذہب رعیت بقہر -
سلاطین - بادشاہان -
سرمایہ - اصل مال -
سرآمد - سردار -
سبز خطان - کنایہ از معشوقان -
سواد - سیاہی و حوالی شہر -
سرای - خانہ -
سامت - ملول شدن -
سامی - بزرگ
سمات - روشہای نیکو -
سہیل - نام ستارہ معروف
سبیل - راہ -
سہام - تیر انداز -
ساعی - بدگوئی کنندہ و سعی کنندہ -
سار - نام مرغی و بمعنی کثرت و خالص آمدہ
سمند - اسپ -

سیل - سیلاب -
ساحت - فضاے مکان -
سرو سهی - سرو و شاخه -
سراچه - خانهٔ کوچک -
ساز - اسباب و چیزے
که سطربان نوازند -
سهم - تیر و حصه -
سلسبیل - نام در چشمه
در بهشت -
سیما - نشان و علامت -
سلسله - زنجیر آهن و طلا و نقره
سیه بخت - بدبخت
سلک - رشتهٔ مروارید -
سبعیت - درندگی -
سها - نام ستاره باریک -
سریان - رفتن چیزے
در چیزے -
سیمرغ - نام جانور یست
مشهور -
سبحه - مهره تسبیح -
سود - نفع -
سعایت - بدگوئی -
سراندیپ - نام ملکے -
سجع - آواز طیور خوش آواز
سایبان - آفتاب گیر -

سنان - نوک نیزه -
سحاب - ابر -
سلیم - درست و احمق -
ساعد - بازو مردم -
سلوک - نیک روی
کردن -
سقر - دوزخ -
سودا - دیوانگی و خرید
و فروخت -
سودای خام - دیوانگی
خام -
سرحد - حد فاصل -
سرور - شادی
سوسن - نام گلیست
آسمان گون -
سباع - درندگان -
سانح - ظاهر -
سهولت - آسانی -
سمندر - نام جانوریست
که در آتش پیدا میگردد -
سرخوش - کسیکه از نشهٔ
شراب خوشحال باشد -
سراب - زمین خشکی که از
دور مثل آب تابد -
سرد شد - بمرد

سنت - راه و عادت -
سرایت - اثر -
سپهر - سقف -
سطح - نام هر مکان که باشد
سخریه - تسخیر -
سفله - فرومایه -
سیاره - ستارگان
متحرک -
سوء - بدی -
سفاهت - بے خردی -
سد - بند کردی -
سباح - شناور -
ستوده - و ثنا خوان -
سرشک - قطره -
ساده دل - نادان -
سیاه گوش - نام جانوریست
سامع - شنونده -
سمت - روش نکو و انتا
سویدا - نقطهٔ سیاه که در دل
سوابق - گذشته -
ساحل - کناره -
سفینه - کشتی -
سکه - آهن که بدان بر
سیم و زر نقش کند -
سنگ پشت - کچھوا -

سبو - آوند آب -
سپیدل - فاسق -
ساطع - بلند -
سمین - فربه -
سنجر - فکر و روز و سردار -
سخط - خشم گرفتن -
سجاده - جاے نماز -
سازگاری - موافقت
سفیدار - نام درختی ست
سفالین - گلے -
سخره - استهزاء -
سعد - نیکبختی و نام ستاره
سبکروح - کنایه از مرد لطیف
سیرت - عادت
سرشت - خصلت -
سبزی - جرکاری -
سبق - پیش رفتن -
سراسیمه - پریشان -
سدرة المنتهیٰ - درخت
کنارست بر آسمان هفتم -
سیل - آب بسیار جاری
سیلاب - آب باران یکجا
جمع شده روان گردد -
سمن - نام گلی سفید خوشبو
سرو کار - خواهش و تعلق

سوانح - حوادث -
سفارت - پیام بردن بجاے -
سماک اعزل - نام دو ستاره که هر دو بمنزلهاے هیج اسد اند
سؤ تربیت - تیزی -
ساقی - آب دهنده مشهور شراب دهنده -
ساغر - پیاله شراب -
سبکی - خفت -
سموم - باد گرم جمع سم -
سراپرده - پرده سرا
سقف - هندی کا چهت
سبک سنگ - کنایه از مردم فرومایه و بے تمکین و بے عقل و بے حوصله -
سهناک - خوفناک -
سیمیا - علم طلسم -
سیاح - بسیار گردنده -
سیاق - طریق -
سبک سر - مردم بیعقل -
سیاقت - دوان کردن -
سالوس - چرب زبان -
سمه - پوشیده -
سپری - تمام -

شکسارى - شتابندگی
سمعه - آوازه -
سماع - شنیدن و سرود و جد
سررشته - چاره کار -
سبحان الله - بپاکی یاد کردن الله تعالی -
سنبل - راهها -
سعی - دویدن میان صفا و مروه هفت بار مجازاً بمعنی کوشش
سرود - نغمه و مجازاً بمعنی سخن -
سطوت - دبدبه -
سده - درگاه -
سندان - آلتیست که آهنگران و زرگران بران آهن و زر وغیره نهاده میکوبند هندی نهائی
سنگ پشت - قسمے از نان -
سرائر - رازها -
سقوط - افتادن بچه ناتمام از شکم مادر -
ساعیان - تمایان
سوالف - پیشینها -
سور - خوشی -
سرکه ابرو - ترش رو -

ساحر - جادوگر -
سفال - خذف آوندگلی -
سلف - پیشینگان و آبا و اجداد گذشته -
سرسام - نام مرضی ست
سیمگین - بیم -
سلیمان ؑ - نام پیغمبرے
سقیم - زشت -
سیلان - نام جزیره ایست
سجل - حکمنامه -
سکر - مستی -
سکندر خوردن - پیش پا خوردن اسپ -
سمک - ماهی در فارسی بمعنی ماهی زیر زمین -
سماک - نام ستاره ایست و آن منزل چهاردهم قمر ست
سیاف - شمشیر زن -
سم - زهر
سامری - نام مردے باشنده شهر سامره که آواز بعض آثار جبرئیل ؑ را می شناخت خاک زیر پاے مادیان جبرئیل ؑ را برداشته در جوف گوساله که از نقره و طلا ساخته بود انداخت گوساله زنده شد و جمعی از امتان حضرت موسی ؑ بسبب گوساله گمراه ساخت

سفیه - نادان -
سبق بردن - پیشی -

## باب الشین

شعار - جامه که زیر جامه دیگر پوشند -
شبچراغ - گوهرے باشد که بشب تابنده مانند چراغ روشنی دهد -
شاهوار - قیمتی
شغف - محبت -
شکرلبان - کنایه از معشوقان -
شارع - راه راست -
شامت - بدفالی -
شاهین - نام طائریست شکاری -
شریان - رگ جهنده -
شگرف - نادر و زیبا -
شکوه - بزرگی -
شکوفه - گل درخت میوه دار
شمره - غالب شدن حرص
شکرستان - آنجا که شکر راست میکنند -
شاگان - نام گنجی از

له استعمال این کلمه اکثر در مقام استعجاب باشد ۱۲ منه ـــه مثل قباد و زاد ۱۲

گنجهای خسرو پرویز -
شبستان - خوابگاه سلاطین و ملوک خصوصاً و هر خانه که شب در ان بسر برند عموماً
شیمه - عادت و طبیعت -
شست - گرفته سوفار تیر -
شام غریبان - شام مسافران که وحشتناک باشد
شعاع - روشنائی آفتاب -
شبان - چرواہا -
شوکت - قوت و تیزی -
شور - غوغا و آنچه مزه بردارد
شغب - شور و فتنه
شربها - نوشیدنها
شربت - مقداریکه از یکبار خوردنی از مائعات که عادة شربت نامند
شائبه - آلودگی -
شرزه - قوی و تند -
شیر چرخ و شیر فلک و شیر سپهر - برج اسد -
شراره - پارہای آتش که بجهد
شدائد - سختیها -
شقه - کاغذ و پارچه که بر سر علم بندند -
شهاب - ستاره و مانند چیزیکه بشکل انار آتشبازی بر فلک پیدا شود -
شبیه - ہندی پوتھ
شعشعه - روشنی آفتاب -
شرط - آنچه بچیزی داشتن قول و فعل خودرا کنار رجوے
شرر - یکپاره آتش -
شکرتنگ - کنایه از بوسهای دہان -
شحنه - کوتوال -
شنیع - بد -
شغال - جانوری [illegible]
شق - نیمه چیز و پاره از چیزے -
شماتت - شاد شدن بر غمهای کسی -
شامی - وقت شام -
شیلان - طعام -
شمامه - گوله خوشبودار که مے بویند -
شیرازه - آنچه مجلدان بعد از جزوبندی کتاب در اطراف اجزا با بریشم رنگین ترتیب دہند
شاہین ترازو - چوب ترازو که بر دو جانب آن پلها آویزند -
شارع عام - سڑک
شعبده باز - بازیگر
شہادت - گواہی دادن
شمیم - بوی خوش [illegible]
شمال - بادیکه از قطب و بنات النعش وزد -
شفت - [illegible]
شائع - مشہور
شوراب - آب شور
شبگیر - وقت [illegible]
شعرا - شاعران
شیخ - پیر و خواجه
شکنجه - آلتی است مشہور جلد آنرا و نوعی از آہن [illegible]
شہرت کاذبه - شہرت بے اصل -
شریف - بزرگ -
شوم - بدفالی و نحوسی
شمه - اندکی -
شہامت - بزرگی و دانائی
شیون - نوحه -
شعبده - بازی که بسحر کنند
شبخون - بوقت شب پوشیده بر دشمن تاختن -
شوخ چشم - بیباک -
ششدر - عاجز و متحیر
شبرنگ - سیاه -
شوکت - قوت
شب یلدا - شب دراز -
شہرآشوب - آنکه در حسن و جمال آشوب دہنده شہر و فتنه دہر باشد
شوریدگان - شوریده پریشان -
شیب - سفیدی مو -
شراب طهور - شراب پاک که در بہشت نصیب بہشتیان خواہد شد
شیخوخت - پیری -
شراء - خرید -
شمائل - عادتها -
شارق - روشن تابان و بمعنی آفتاب -
شعر - موی آدمی -
شبدیز - نام اسپ خسرو پرویز
شیر و شکر - کنایه از اختلاط
شراره - آتش پاره که بجهد
شرفه - کنگره عمارت
شکرریزی - گفتار نرم و شیرین -

له گر در اصطلاح اہل بیان [illegible]

شگفت - عجب -
شوائب - آمیزشها -
شمع - بمعنی موم و بمعنی چیزیکه از موم و پیه ساخته بر افروزند و این مجاز است و آنرا بفارسی شمالگونید -
شب روزی - یک شب و روز
شکربار - معروف -
شکرخند - تبسم -
شکر - معروف -
شواهد - جمع شاهد
شربت حیات کنایه از آب حیات -
شکرخواب - کنایه از خواب خوش آینده و در ابتدای سحر
شافی - صحت دهنده -

## باب الصاد

صورت - چهره و نقش
صمیم - میان هر چیزی و خالص هر چیز
صباح - بامداد -
صافی - صاف -
صفات - جمع صفت -
صوب - طرف
صیت - آواز و ذکر خیر
صائب - رسا -
صداع - دردسر -
صلاح - نیکی -
صحائف - جمع صحیفه -
صدد - در پی -
صبا - پوروائی هوا
صلا - خواندن مردم به طعام خوردن -
صعب - سخت -
صدقه - آنچه براه خدا بفقرا دهند -
صاعقه - برقی که از ابر زمین افتد -
صالح - نیکوکار -
صبح خیز - کنایه از زاهدان
صومعه - عبادتخانه ترسایان
صدر - پیشگاه
صواب - نیک -
صلابت - سختی -
صید - شکار -
صعوه - ممولا -
صنوبر - صنوبر درخت
صوت - آواز -
صنوف - قسمها -
صفوف - جمع صف -
صیانت - حفاظت -
صرصر - آندهی -
صورتگران - نقاشان -
صیاد - شکاری -
صاع - صاع بصاع پیمانه به پیمانه
صیقل - روشن کردن -
صغار - خردان -
صله - انعام -
صولت - حمله بردن -
صنف - قسم -
صائم الدهر - همیشه روزه دار -
صوامع - عبادتخانهای ترسایان
صخره - سنگ بزرگ -
صماد - زمینهای درشت -
صفوت - خلاصه -
صنوبر - درخت چلغوزه
صفا - بالضم پاک و بفتح نام کوهیست در مکه معظمه
صعوبت - دشواری -
صحاح - پاک شدن از عیبها
صرافت - خالص -
صریر - آواز قلم که در نوشتن برآید

## باب الضاد

ضمن - اندرون -
ضلالت - گمراهی -
ضیا - روشنی -
ضمیر - خاطر -
ضیافت - مهمانی -
ضرب - زدن و مرد سبک تن
ضعفا - ضعیفان -
ضعف - سستی -
ضیاع - دیه‌ها و زمین‌ها مزرعه
ضمان - پذیرفتن -
ضجرت - بیقراری کردن از غم

## باب الطا

طباع - سرشت مردم
طرز - آئین -
طیور - پرند -
طراوت - تازگی -
طریق - راه -
طراز - سنجاف و نقش و نگار -
طره - زلف -
طبع - سرشت مردم
طبائع - جمع طبیعت -
طعمه - خورش -
طوبی - نام درختیست در بهشت
طامع - حریص -
طلعت - دیدار و صورت -
طلیعه - طلایه -
طباشیر صبح - اول صبح

طوف - سیر وگشت -
طیران - پریدن -
طامعه - حرص -
طبلک - نقارہ خرد -
طواف - گرد چیزے گردیدن
طلایه - فوجی کہ بسبب حفاظت شہر کنند -
طفیل - ذریعہ -
طوع - رغبت و اطاعت وانچہ واجب نباشد بجا آرد
طریقت - راہ
طوق - زیور معروف -
طغیان - افزونی -
طعم - مزہ -
طرب - خوشی -
طامع - طمع کنندہ -
طمع خام - تمنای امریکہ ممکن نباشد -
طبله - صندوقچہ کوچک -
طرفه - چیز خوش کنایہ از شگفت
طاس - کاسہ گھڑی جاہ زرتار طشت کلان -
طاقچه - طاق خرد -
طنطنه - آواز نقارہ
طبرزد - شکر سفید -

طغرا - نام خطے -
طینت - سرشت -
طاری - عارض -
طرفة العین - یکبار بر ہم زدن چشم -
طبق - ظرفیکہ بر آن طعام خورند
طرح - نقش -
طرار - تیز زبان -
طشت از بام افتادن رسوا شدن -
طیر - مرغ و مرغان -
طناب - ریسمان -
طعن - عیب گیری کہ دل را کاہد
طناز - ناز کنندہ -
طرق - جمع طریق -
طاعنان - طعنہ زنان
طوعًا و کرهًا - قدری خوش وقدرے ناخوش -
طری - تازہ و نو -
طبق زرین - کشتی سنہری
طبقچیان - خزانچی -
طویت - پیچیدگی -

## باب الظا

ظلمات - تاریکیہا -
ظل الله - سایہ خدا -

ظرف - آوند -
ظفر - فتح -
ظرفا - جمع ظریف -
ظلال - سایہ -
ظلام - تاریکی -
ظریف - زیرک -

## باب العین

علوی - بلندی -
عوائد - منافع -
عذار - رخسارہ -
عارض - رخسارہ -
عاطفت - مہربانی -
عدل - داد و برابری -
عباد - بندہای خدا -
عصر - روزگار -
عہد - زمانہ -
علو - بلندی -
عفت - پارسائی -
عجزه - جمع عاجز -
عقده - گرہ -
عزیمت - قصد -
عرصه - میدان -
عین - چشم و چشمہ آب و زر سرخ و ذات ہر شئے
عقول - دانش -

عجب - تکبر -
عزلت - گوشہ گرفتن -
عرضه - آشکارا کردن -
عتبه - چوکھٹ -
عطایا - بخششہا -
عاری - برہنہ -
عمیم - ہمیشہ -
عز - عزت -
عامره - معمور و آباد کنندہ
عواطف - مہربانیہا -
عظمت - بزرگی -
عقوبت - عذاب
عقاب - جانور شکاری و چند ستارہ الیست بصورت عقاب
عنا - مشقت -
عنکبوت - مکڑی -
عار - ننگ -
عظم رمیم - استخوان پوسیدہ
عجائز - پیرزن -
عیال - زن و فرزند -
عقیق لبان - کنایہ از معشوقان -
عروس - زن نوکدخدا
عقد - پیمان نکاح و گرہ -
عطش - تشنگی -

عجالة الوقت - زود شتاب -
علی الفور - زود شتاب -
علائق - آلودگیہا -
عاطل - بیکار -
عنف - درشتی -
عسس - کوتوال -
عبرت - اندیشہ -
عائد - رجوع کنندہ -
عزیز - ارجمند و کمیاب -
مرغوب لقب پادشاہ مصر -
عیار - چاشنی زر و سیم
یعنی بانگی -
عارفہ - نکوئی -
عزائم - مقاصد -
عواقب - پس آیندگان -
علم - ظاہر درایت -
عقرب - کژدم ہندی بچھو
عبور - گذشتن از آب -
علی السویہ - برابر -
عہود - زمانہا و پیمانہا -
عنوان - شروع چیزی
علف - گیاہ -
عذوبت - خوش مزگی آب
عین الحیات - چشمۂ
آب حیات -

عنبر - خوشبوئیست معروف
عبیر - بوے خوش
باز عفران آمیختہ -
عفیف - درستی -
عنان داد - دوانید -
عارفان - شناسندگان
عرفا - خداشناسان -
عرق - رگ -
علیین - غرفہای بہشت
عزل - بیکار کردن -
عصمت - باز داشتن
خود را از گناہ -
عقبات - جای برآمدن دشوار
از کوہ کہ بدشواری ازان بالا آیند
عصبیت - خویشاوندی
عرض - ناموس -
عین الثور - ستارہ ایست
کہ برج ثور را بجای چشم واقع شدہ -
عضب - قطع -
عربدہ - جنگ جوئی -
عمد - باختیار کار کردن -
عناد - ستیز -
علی الاطلاق - بدون قید
عیوق - نام ستارہ -
عذب - شیرین -

علیہ - برتر -
عساکر - لشکرہا -
عارضی - انچہ لاحق شود
بچیزے صندوقی -
عاصیان - جاہلان -
عاجل - شتاب آیندہ -
عالم السر والخفیات -
کنایہ از خداے تعالی -
عم - ہندی چچا -
عزرائیل - نام فرشتہ
قابض ارواح -
عود - نام ساز و نام دارو
عشاق - جمع عاشق و نام
مقامی از موسیقی -
عز اسمہ - بزرگست نام او
عشائر - خویشان -
عطلت - بیکاری -
عظما - بزرگان -
عفاف - پارسائی -
عمال - جمع عامل -
عیون - جمع عین
عدول - برگشتن از راہ
عرفات - نام جا استادن
حاجیان بروز عرفہ کہ روز حج است
علوفہ - خوراک -

علل - جمع علت -
عالم ربانی - مرد خدا -
عروق - بیخہاے درخت -
عین الیقین - دیدن
چیزی را بچشم خود -
عبری - نام زبان اہل کنعان
عشر - دہم حصہ -
عشیرہ - گروہ -
عامی - جاہل -
عمود - گرز -
عدیل - برابر در مرتبہ -
عتاب - خشم گرفتن -
عروة الوثقی - دستاویز
محکم -
عواصف - بادہای سخت
عزیمت خوان - عامل
عاج - دندان فیل -

## باب الغین

غنج - کرشمہ -
غرہ - سفیدی پیشانی -
غرائب - جمع غریبہ -
غرقاب - آب عمیق -
غل - کینہ -
غدر - بیوفائی -
غاشیہ - زین پوش -

غالیہ - خوشبوی معروف -
غلطاق - کلاہ -
غدیر - تالاب -
غش - زر و نقرہ غیر خالص
غوغا - شور -
غراب - کوا -
غدار - بسیار بیوفا -
غولیوان - فریاد کنان -
غربت - مسافرت و تنہائی -
غرفات - دریچہ ہا -
غرہ - فریفتہ -
غریبا - مسافر و نادر -
غمزہ - بابرو چشم اشارت کردن معشوق -
غبغب - گوشت زیر ذقن
غماز - سخن چین -
غائلہ - بدی -
غواص - غوطہ زن -
غرض - مطلب -
غبرا - زمین -
غریو - شور -
غریدن - شور کردن
غوک - ہندی مینڈک -
غث - فاسد و تباہ شدن
گوشت مجازاً گوشت گندہ -

غلاظ - درشت -
غرقہ - غریق -
غوایت - گمراہی -
غالب - سر آمدہ -
غصب - قہر کردن بر کسے بستم گرفتن چیزے را از کسے -
غلیظ القلب - سخت دل -
غوامض - پوشیدہ گیہا کراز
غلو - افزونی -
غموم - جمع غم -
غایت - نہایت -
غرامت - پشیمانی -
غوائل - بدیہا -
غزل - حدیث صحبت و عشق
غیبت - عیب کسے در قفائے گفتن -
غزنہ - نام شہریست -
غرفہ - بالاخانہ بر کنار بام

## باب الفاء

فرجام - انتہا -
فراخور - لائق -
فائض - ریزندہ -
فحوائے - مضمون -
فضائل - افزونیہا -
فضل - افزونی -

فکیف - پس چگونہ -
فال - شگون -
فضا - کشادگی صحن -
فسحت - فراخی -
فسیقے - بستی -
فاش - ظاہر -
فراز - کشادہ شد -
فرزین بند - فرزین بند آنست کہ فرزین بتقویت پیادہ کہ پیش او باشد مہرہ حریف را پیش آمدن ندہد کہ اگر مہرہ حریف پیادہ را کشد فرزین انتقام او خواہد گرفت -
فطرت - آفرینش -
فصل - جدا شدن -
فرمان - حکم -
فواضل - بخششہا -
فائق - بہتر -
فرق - سر و جدا کردن
فروغ - روشنی -
فرح - سرور -
فرقدان - نام دو ستارہ -
فردوس - نام بہشت -
فلک اعظم - عرش مجید -
فرسنگ - سہ میل -

فراش - فرش و جامہ خواب
فتح الباب - کشادگی کار -
فرزین - مہرہ شطرنج -
فطری - خلقی و پیدائشی -
فراست - دانائی -
فرزانہ - دانشمند -
فوات - نیستی -
فور - جلد -
فاخرہ - بزرگ -
فسق و فجور - بدکاری و زنا کردن -
فرہ - سبقت -
فاتر - سست
فزع - ترس و بیم
فتان - فتنہ انگیز
فتنہ - غدر -
فارس - نام ولایتی از ایران وسوادآن
فاتحہ - اول چیز باشد -
فاجرہ - زانی -
فتوی - حکم شرع
فرائض - فرمودہ خدا -
فتوح - کشائشہا
فوز - فیروزی -
فلاح - رستگاری -
فتور - سستی -

فتراک - شکاربند -
فحوالمراد - پس آن مقصود ست
فسخ - برگردانیدن -
فرج - وا شدن -
فندق - میوہ ایست -
فرتوت - سال خوردہ -
فرسخ - معرب فرسنگ -
فگار - زخمی -
فرض - تعیین کردن و واجب کردن خدا
فر - دبدبہ -
فریضہ - فرمودہ خدا -
فواتح - جمع فاتحہ -
فلک الافلاک - فلک نہم
بلسان شرع عرش نامند -
فزع اکبر - خوف بسیار ہندی
بڑی گھبراہٹ و روز
قیامت -
فردوستان - زیردستان
فوارہ - منبع آب بہندی پھوہار -
فرقان - قرآن مجید و آنچہ
فرق کنندہ حق از باطل باشد
فرسیہ - در لغت بمعنے صیدے
کہ شیر یا سگے گردن او شکستہ باشد
فاما - پس لیکن -
فطیر - آرد سرشتہ خمیر -

فضیحت - رسوائی -
فلک - کشتی -
فرات - جوی کوفہ -
فرنگ - نام ملک معروف
فانیت - نیست شوندہ -
فضائح - رسوائیہا -
فوائت - نیست شدن
فیلسوف - حکیم -
فطنت - دانائی -

## باب القاف

قاصدان - راہ راست روندگان -
قواعد - دستور -
قبول - پذیرفتن
قاری - خواندن -
قضا و قدر - حکم خدا -
قاہر - قہر کنندہ -
قسمت - حصہ -
قلادہ - گردن بند -
قہرمان - کارفرما -
قاہرہ - زبردست -
قانع - باندک چیز راضی شوندہ
قصر - کوشک -
قضیہ - مطلوب خبر حکم
قحط - خشک سالی -

قلہ - سرکوہ -
قناعت - راضی شدن
باندک چیزے -
قفس - پنجرہ مرغان -
قدر - اندازہ و حکم الہی
قطار - جماعت شتران
قضای ربانی - حکم خدا
قہقہہ - خندہ -
قافلہ سالار - مہتر کاروان
قبہ - کلس و چتر -
قرص - گردہ -
قوت - خوراک -
قرآن - نزدیک شدن
قاطع - برندہ -
قوت لایموت - خوراک
آنقدر کہ از آن مرگ واقع نشود
قرعہ - چوب پارہ کہ بدان
فال گیرند -
قائل - گویندہ -
قلب - واژگون و دل
و سیم غیر خالص -
قاصر - کوتاہ -
قلع - برکندن -
قبیلہ - گروہے کہ از اولاد
یک پدر باشند -

قبائح - زشتیہا -
قضا - حکم کردن
قال و قیل - مراد از
کلام مباحثہ -
قبیل - روش -
قبیح - زشت -
قباحت - زشتی -
قصب السبق - در عرب
رسم است کہ بفاصلہ بعید یک نیزہ
بزمین فرو میکنند و سواران از دور
باتفاق یکدیگر اسپہا تازند و
کسیکہ از جملہ سواران پیشتر از جا کند
پیش پا انداز د در ہمہ سواران ممتاز
میگردد و از ہمہ نقد مشترط میگیرد
قانکرد - چاک نکردہ -
قضات - قاضیان -
قطران - نام روغنی ست -
قبالہ - ضامنی نامہ -
قائد - عصاکش مردم کور
قلاب - خار آہنی کہ خمدار باشد
قصاب - برندہ گوشت -
قبض - بستگی -
قندیل - مشہور -
قضیت - حکم گزاردن -
قرن - مدت سی سال -

قربان - چیزے براہ خدا التصدق کردن
قماش - متاع خانہ -
قطب شمالی - نام ستارہ
قوام - استحکام -
قطب - نام ستارہ ایست
قراضہ - ریزہ -
قضارا - اتفاقاً -
قاف - نام کوہے -
قبرہ - ابابیل بعضے سرخابے گویند بعضے سنگچہ کہ بہندی چنڈول آنرا نامند
قرۃ العین - خنکی چشم -
قربانی - در عید الضحیٰ اشتر وگوسفند ذبح کنند -
قول - نوعے از سرود وگفتار -
قنوج - نام شہر -
قانون - قاعدہ ونام کتاب در علم طب ونام ساز این لفظ سریانی یا یونانی ست -
قضیہ منعکس - عبارت از مقدمہ کہ بالعکس عائد واقع شود
قصور - کوتاہی جمع قصر بمعنے کوشک -
قمع - شکستن -
قاذورات - بدبہا -

قبا - جامہ دوختنی -
قنطرہ - پل -
قاز - نام طائریست -
قباب - جمع قبہ -
قصب - نام پارچہ ایست
قریحہ - طبیعت آدمی -

## باب الکاف

کرہ - بچھیڑہ -
کلیلہ - نام شغالے -
کسوت - جامہ -
کشف - ظاہر شدن -
کند - بمعنی سست -
کان - جائے پیدا شدن چیزے
کسریٰ - نام بادشاہ -
کرشمہ - اشارتہا باہر دو چشم
کحل الجواہر - سرمہ کہ در آن جواہرات اندازد -
کاتب دیوان سرائے خلد - کنایہ از خدای تعالیٰ
کلفت - رنج وکدورت
کلبہ - خانہ -
کرہ - گوے -
کورہ - آتشدان -
کیاست - دانائی -
کثافت - ناپاکی

کفاف - معاش کفایت کنند
کافہ - ہمہ -
کوثر - نہرے در بہشت -
کاوکاو - تجسس -
کفہ - پلہ ترازو -
کشور - ملک -
کیخسرو - نام بادشاہ -
کرانہ - کنارہ -
کمابیش - کم وبیش -
کمین - پنہان شدن بجائے بقصد دشمن مجازاً بمعنی کمینگاہ -
کاسب - پیشہ کنندہ -
کرامت - بزرگی -
کفو - ہمسر وہمجنس
کابین - مہر -
کبک دری - پرندہ ایست
کنام - آرام گاہ بہائم -
کفایت - کافی شدن -
کوہسار - زمینیکہ در آن کوہ ہا بسیار باشد
کسب - بمعنی حاصل کردن ومجازاً بمعنی ہنر وپیشہ -
کمالت - کامل شدن -
کاریز - جوئی آب را گویند کہ مزارعان باغبانان کہ در زمین بکاوند کہ آب بالائے زمین روان شود -

کلاغ - زاغ دشتی -
کیسہ بر - دزد -
کارد باستخوان رسید - کنایہ از تنگ شدن -
کلنگ - پرندہ ایست سرخ ومنقار بسیار بہندی کونج
کتمان - پوشیدن راز -
کماہی - چنانچہ اوست -
کفشگر - موچی
کبریت - گندہک -
کمر - وسط -
کسیل - روانہ -
کاستہ - بدحالی از غم -
کشاکش - ناخوشی بسیار -
کاسہ - پیالہ -
کفران - ناسپاسی -
کشف - کچھوا
کارہ - پشتوانہ جامہ -
کلال - ماندگی -
کرہ - بہرہ -
کربت - رنج -
کذاب - دروغ گو -
کافر نعمت - پوشندہ نعمت

کارنامہ - دستور العمل -
کراہیت - ناپسندی -
کتمان - پوشیدہ داشتن -
کشکینہ - نان جو -
کلہ - خیمہ -
کن فکان - مراد از عالم موجودات -
کتف - شانہ -
کیفیت - چگونگی -
کمیت - چندگی -
کساد - ناروائی اشیا -
کدبانو - بی بی خانہ -
کتم - نہان داشتن -
کشتی بہ خشکی راندن کنایہ از کار بیفائدہ کردن -
کدخدائے - صاحب خانہ و بی بی -
کنجد - تل -
کتابہ - نوشتہ -
کبار - بزرگان -
کعبتین - دو پانسہ نرد بازی -
کون - جہان -
کاسد - تباہ -
کریم - سخی -
کتارہ - ہندی کٹاری -

کاشف - پیدا کنندہ -
کانون - آتشدان -
کوفتہ - رنجیدہ -
کہربا - نوعی از دارو -
کاردان - تجربہ کار -
کوشک - محل -
کیوان - زحل -
کثیف - ضد لطیف -
کاک - نان روغنی -
کید - مکر و حیلہ -
کد - رنجیدن -
کے - شہنشاہ بلند قدر -
کیش - مذہب -
کارگر - تاثیر کنندہ -
کیمیا - بمعنی اکسیر بمعنی مکر و حیلہ -
کوتل - مرکب سواری خاص -
کبریت احمر - گوگرد سرخ کنایہ از اکسیر چرا کہ اکسیر و سایشیو گوگرد سرخ کیمیا ست -
کرم - دیدبان -
کنوز - جمع کنز -
کرم پیلہ - کرم ریشم -
کرپوہ - پشتہ زمین -

## باب کاف فارسی

گیا - گیاہ -
گوفہ - طور -

گنجور - خداوند -
گردہہ - غلولہ سنگ گل -
گوہر - ذات ہر شی و اصل ہر چیز و مروارید -
گزاف - بیہودہ -
گرامی - بزرگ -
گلگونہ - دوائے مرکب ست برای صفائی رنگ چہرہ مالند -
گور - نام جانور ست -
گیرائے - توجہ -
گلبن - درخت گل سرخ -
گرمابہ - حمام -
گوشمال - آگاہیدن و ادب دادن -
گلشکر - بمعنی گلقند -
گلنگبین - نام داو آمیختہ شیرین -
گلخن - بھاڑ -
گرگان - نام شہر ست -
گر - مرض خارش -
گرہ برابرو زدن - کنایہ از زشت روئی نمودن -
گلگون - سرخ رنگ -
گندم نما جو فروش - آنکہ خویشتن را بظاہر خوب نماید و در واقع چنان نباشد -
گوشہ گرد - رہین مجاز آ بمعنی غنید -
گرد - تالی ست -
گاو زمین - گاویکہ زمین بر پشت او ست -
گاہ بیگاہ - وقت بیوقت -
گنبد دوار - آسمان -
گوگرد احمر - گندھک سرخ -
گازر - دھوبی -
گندہ نمک - کور نمک -
گرو بردہ - سبقت -
گوسالہ - بچہ گاو -

## باب اللام

لطائف - جمع لطیف -
لہو - بازی -
لطائف الحیل - نکوئیہائے حیلہ ہا -
لطافت - پاکیزگی -
لطیف - پاکیزہ -
لامع - روشن -
لالی - مروارید -
لوث - آلودگی -
لعل پیکانی - لعلیکہ آنرا بشکل پیکان تراشیدہ باشند -

لاف - خویشتن ستائی -
لقمه - مقدار یک خورد طعام
لاریب - بیشک -
لواحق - از پس آمده -
لابه - چرب زبانی -
لعبت بازی - شب بازی
بعضی گویند بگیتیها یکه مردان را
بشکل زنان برآورده رقصانند
لقا - دیدار -
لئیم - بخیل -
لاشک - نیست شک -
لغو - بیهوده گفتن -
لابد - ناگزیر -
لامحاله - ضرور -
لنگان لنگان - آنکه از پا
رفتن نتواند -
لمعات - روشنیها -
لبیک - استادم در خدمت
تو استادی -
لم یزل - همیشه و بی زوال
کنایه از ذات حقتعالی -
لب - هندی هونتهه و
کناره هر چیز -
لاهوت - خیالیکه ساکرد
اشیا وست -

لاخ - جای -

## باب المیم

موائد - خوانهای طعام
مستمره - همیشه -
مبدعات - نو آورده شده
منوال - دستور -
منطوق - مضمون -
مناهج - راههای -
معاش - زندگانی -
معاد - آخرت -
متعسر - دشوار
منقاد - مطیع -
مرعی - چراگاه
متعذر - دشوار -
مستمع - شنونده -
متابعت - پیروی کردن -
مورث - رساننده -
منتج - نتیجه دهنده -
مطرح - جای انداختن
چیزی -
مشکوة - طاق چراغ
مشام - بینی ها -
موعظت - پند -
میل - خواهش -
مبانی - بنا کرده شده -

میامن - برکتها -
مبنی - بنا کرده شده -
مسائل - جمع مسئله
معلم - آموزنده -
متعلم - شاگرد -
مطیب - خوشبودار کرده شده
مبدا - جای آشکارا شدن
مستعدان - آمادگی
دارندگان -
مجد - بزرگی -
مبادی - جای آشکارا شدن
مفتاح - کلید -
معضلات - مشکلات -
مسلوک - رفته شده -
مبالغه - سخت کوشیدن در کاری
مناقب - اوصاف حمیده
معبر - تعبیر دهنده -
مطاوی - پیچیدگیها -
مقدم - پیش رونده -
متمادی - درازی -
معارج - نردبانی -
مرجان - مونگا -
مسند - بالش بزرگ -
ماوا - جای بازگشت
مسند نشینان بارگاه اشیا

کنایه از منشیان -
محاسن - نکوئیها دانش
مردان -
متفق الکلمه - یک سخن
منغلقه - سخن مشکل -
متقاطع - قطع کننده چیزها
ملامت - سرزنش کردن -
منصه - تخت عروس را گویند
مهجور - جدائی کرده شده -
مآب - جای بازگشت -
مطالع - جمع مطلع یعنی
جای بر آمدن
مسطور - نظر کرده شده -
مارب - حاجت -
محجوب - پرده کرده شده -
مستور - پوشیده شده -
مینو - علامت بهشت -
مقبال - ماننده فرمان بادشاهها
مطلع - جای بر آمدن کوکب
مثل - قصه و مانند -
مودی - رساننده -
منزل - خانه -
مدن - شهرها -
مجال - مهلت و قدرت
و طاقت و دخل -

مدخل - دخل کردن -
مثبت - ثابت کرده شده -
منهاج - راه راست -
معطوف - پیچانیده شده
مینا - شیشه منقش نیرنگ
معاضدت - یاری کردن
مکافات - پاداش -
مهوشن - مانند ماه کنایه از معشوق
میان - کمر -
مشحون - پر کرده شده
مقرون - وابسته -
مشاورت - مشوره کردن
مشیر - صاحب مشورت
و اشارت کننده -
محیط - درگیرنده -
مستقر - جای قرار -
میمون - مبارک و ارجمند -
منعطف - برگردنده -
متمایل - متزلزل -
مرغزار - سبزه زار -
مدور - گول -
مات - گرفتار شدن و تقید
شدن شاه شطرنج -
مرکب - انچه برو سوار
شده باشند -

محراب - طاق اندرون
مسجد -
مهابت - رعب -
مربع - هر چیز چهار گوشه -
مسدس - شش پهلو
مهندسان - کسیکه در علم
هندسه عالم باشد -
ملوث - آلودگی -
معاودت - بازگشتن
موسس - استوار کردن
متفحص - جستجو کردن -
مرور - گذشتن -
مرکوز - محکم نشانیدن -
ملک - فرشته
ملکوت - عالم فرشتگان
محبوس - قیدی -
مخالطت - با کسی در آمیختن
مخاطره - در خطر انداختن
متفرع - فرع چیزی شونده
معاون - مدد کننده
مذاهب - مذهبها -
مدار - جای دور -
مرعی - نگاه داشته شده -
مرکز - میان چیز و نقطه
که میان دائره پرکار میباشد

ملت - دین -
منافع - منفعت -
مکاره - سختیها -
معظمات - بزرگترها -
موفور - تمام کرده شده
معمور - آباد -
مساعد - مبارک -
مکارم - نوازشها -
مطربان - خنیاگران
معلم اول - ارسطو -
مستغنی - بی نیاز -
مستولی - غالب -
مفاخرت - فخر کردن -
مباهات - فخر کردن -
منبسط - کشاده رو شدن
مجالست - همنشینی -
محقر - خوار -
ماحضر - انچه موجود است -
مرصع - جڑاؤ -
معادات - دشمنی کردن
ملخص - خلاصه کرده شد
متزلزل - جنبیده -
معاونت - یاری کردن
متمشی - روان -
مستظهر - قوی پشت شونده

مشرب - جای نوشیدن
آب -
مجاوران - همسایگان
مظاهرت - اعانت -
موازرت - وزیری کردن
مجاهده - مشقت -
مجدد - نو -
متألم - دردمند -
مرغ - طائر -
محفل - جای جمع شدن مردم
محو - سترده شدن حرف از لوح
مهلکه - هلاک -
مغتنم - غنیمت پنداشته شده
منطوی - پیچیده -
معارضه - با کسی برابری
کردن -
مضیق - جای تنگ -
منت - احسان -
مستخلص - رها -
مشعبده - بازی -
مساحت - پیمایش
مودب - ادب داده شده -
مهذب - پاک کرده شده -
منقار - چونچ
مهر - محبت -

ملول - رنجور -
مقدار - اندازہ ہر چیزے
مقدور - قدرت دادہ شدہ
معالے - بلند پایہ -
میدہ - آرد گندم دوبار
بیختہ راگویند -
مرفہ الحال - آسودہ حال
میزبان - ضیافت کنندہ
مؤنت - خبرگیری و محنت
مکتسب - سعی کردہ شدہ
ملتفت - برگشتہ سوے
چیزے نگریستن -
مخدرہ - زن پردہ نشین
مقصور - کوتاہ کردہ شدہ
مساوات - برابری کردن
ملکات - قوت و حصول ہر شے
مردان مرد - سردار مردان
مقاسات - رنج کشیدن
مقاومت - برابری کردن
مقابلہ - باہمدیگر برابری
کردن -
مقاتلہ - کشتن -
مقطع - انجام
موجبات - اسباب -
منہی - خبر دہندہ -

محرم راز - واقف کار -
ملمع - روشن کردہ شدہ انچہ
بورق طلا روشن کنند -
منکوب - خوار کردہ شدہ
مخذول - رسوا کردہ شدہ
مذہب - آئین و دین -
معیشت - زندگانی -
مقاسمت - باہم تقسیم
کردہ شدہ -
منافی - نیست کردہ شدہ
مہتر - سردار -
مدروس - کہنہ -
مقتل - جاے قتل -
مہمل - بیکار -
مرج - فساد و تباہی -
مسبب - پیدا کنندہ سبب
مصر - سبب -
منال - محل حصول شے
مرج - منافع -
مشت - پارہ -
ممسک - بخیل -
محتال - حیلہ جو -
منادمت - ہمنشین -
منزوی - گوشہ نشین -
منطقۃ البروج - دائرۃ السیت

کہ ہمہ بروج بر ہمین دائرہ
واقع اند -
مائدہ - خوان برے اطعام
مسامحت - نرمی کردن
باکسے -
مرافقت - ہمراہی -
مباشرت - بخود بکارے
شدن -
موذیات - ایذا دہندگان
مسارعت - جلدی نمودن
میثاق - پیمان -
مکنت - قدرت و توانگری
ماشوائدہ - ہندی پنڈیا -
محکمہ - جا حکم دادن قاضی
مرافعہ - دعوی پیش حاکم کردن
مثلہ - گوش و بینی بریدہ -
مندفع - دفع کردہ شدہ -
مولع - حریص -
مرارت - تلخی -
ممات - مرگ -
مبطل - باطل کنندہ -
موحش - اندوہگین -
مباسطت - کشادگی -
مطعون - عیب خواری کہ
یاد دہانیدہ شدہ -

متنبہ - آگاہ -
مماثل - برابر و مشابہ -
مصر - نام شہرے -
مستجاب - قبول شدہ
مرآت - آئینہ -
ماجرا - سرگذشت -
مژدگانے - چیزے و زر نقد
کہ بمژدہ رسان دہند -
منغص - مکدر -
مطبخ - باورچی خانہ -
مزیت - افزونی
محک - کسوٹی -
مخالف - خلاف کنندہ
معاشر - رفیق و ہم صحبت
متحیر - حیران -
متہم - تہمت کردہ شدہ -
ماہچہ - انچہ از زر و سیم شکلے
مدور ساختہ بر سر علم فوج
نصب کنند -
مادام - تا وقتیکہ -
مساس - ہیچ -
محصول - فائدہ -
مضا - روان شدن -
متلون - رنگ برنگ
شوندہ -

مکنون - پوشیدہ -
مواثیق - عہدہا و پیمانہا -
مظنہ - جاے گمان بردن -
ماہر - اُستاد کار -
منظر - جاے نظر
منکر - انکار کنندہ -
مباحثہ - سخت بحث کردن -
محل - دخل و بار عام -
مستغرق - غرق شوندہ
و کامل -
منفعل - شرمسار -
مخافت - خوف کردن -
متاثر - اثر قبول کنندہ -
مجاعت - گرسنگی -
ملہوفان - غمگینان -
منشور - فرمان بادشاہی
بعضے گویند بمعنی فرمان بادشاہی
کہ در لطف و عنایت باشد -
مستوفی - تمام را فرا گیرندہ
معونت - یاری دادن -
مداہنت - خیانت کردن
مجادلہ - جنگ -
محاکمہ - نزد حاکم رفتن
براے رفع خصومت -
منازعت - خصومت کردن

مرافعت - دعوی نزد
حاکم بردن -
مسجل - سجل کردہ شدہ
مُل - شراب -
محظور - حرام کردن چیزے
معارف - آشنایان -
مضیق - جاے تنگ -
مزیت - افزونی -
مقالات - گفتگوہا -
مجمر - انگیٹھی -
موش گیر - ہندی چیل -
متدین - دیندار -
مکالمت - با یکدیگر سخن
گفتن -
مضاعف - دوچند -
متکا - جاے تکیہ -
مطرز - منقش و
زینت دادہ شدہ -
منحرف - رجوع گردان -
مخلص - جاے رہائی -
مراقبت - حفاظت -
منعم - نعمت دہندہ -
مخاطبہ - با یکدیگر خطاب کردن
معاقبت - عذاب کردن
ملکہ - زن بادشاہان -

منافقت - باکسے دور
دراز گرفتن و نزاع -
مراقبت - نگہداشتن
چشم داشت و حراست -
منقبت - صفت -
موصل - جاے ملاقات
موعد - جاے وعدہ کردن
مقرعہ - تازیانہ -
مغشوش - ہر چیز کہ
غیر خالص باشد -
موکب - گروہ سواران -
منہدم - عمارت افتادہ
موی خمیر - کنایہ از آسانی
معاشقت - با یکدیگر
عشق گرفتن -
موی زنگیان - کنایہ از پیچیدہ
مواضعہ - باہمدیگر بکاری
قرار دادن -
متواری - پوشیدہ شوندہ
مظالم - داد دہی
مشاہیر - مشہوران -
مقادیر - مقدارہا و تقدیرہا
مہران - نام داروے -
مرزبان - زمیندار -
ما فی الضمیر - آنچہ در دل آید

مطاوعت - فرمانبرداری
کردن -
منقطع - قطع کردہ شدہ -
مخالصت - موافقت
منشرح - کشادہ -
مرام - مقصد -
مالامال - بسیار -
منقصت - کمی -
متاکد - مستحکم -
متضرر - مضرت -
متاذی - رنج یابندہ -
متسلی - تسلی یابندہ -
ممازجت - اختلاط -
مروحہ - پنکھا -
مراعات - رعایت
موالات - اتحاد -
متضاعف - دوچند
مولد - ولادت گاہ -
مقشر - پوست دور کردہ شدہ
مفاوضت - برابری
کردن -
مقتل - جاے کشتن -
مہر گیاہ - گیاہے باشد
شبیہ آدمی -
مشایعت - پیروی کردن -

وچند قدم ہمراہ مسافر رفتن -
مفلوک - مفلس -
معتکف - گوشہ نشین -
موزنہ - باہم چیزے سنجیدن -
مفتخر - مباہات کنندہ -
مخافت - اندیشہ -
مصافحہ - دست ہمدگر گرفتن -
معانقہ - دست در گردن ہمدگر کردن -
مرحبا زدن - مرحبا گفتن -
مرحبا - عرب آنرا برائے تعظیم مہماں گویند
موازی - مقابل -
مزیت - زیادتی -
مرتسم - منقش -
مالوف - الفت داشتہ شدہ
مالش - رنج و تبرا -
محاربہ - جنگ کردن -
ملا - مجلس -
مداخل - آمدنیہائے زر
مخارج - خرج -
مستشار - مشورت گرفتہ شدہ
مؤتمن - معتمد -
ملتفت - متوجہ -
منقضی - تمام کردہ شدہ -

موضح - واضح بیان کردہ شدہ
مہد - گہوارہ -
مثال - نظیر و فرمان پادشاہی
مہندس - عالم علم ہندسہ
متعبد - عبادت کنندہ -
مبارکباد - تہنیت -
معائب - عیب ہا -
مقابح - بدیہا -
متورع - پارسا -
مقال - گفتگو -
مجروح - زخمی -
مضائق - تنگیہا -
منازل - جمع منزل -
مشار الیہ - اشارت کردہ شدہ
مخلوقات سفلی - زمینیان
مستجاب الدعوات - کسیکہ دعائش پذیرا شدہ باشد
مشکبار - از اسمائے معشوق
موجودات علوی - آسمانیان -
مسلم - یادر داشتہ شدہ
مساعی - کوششہا -
معصم - استوار
مطاع - فرمانبردار کردہ شدہ
مستاصل - بیخ کندیدہ

مبارز - جنگ -
مصاف - جنگ
متساوی - برابر -
منطفی - چراغ فرو نشستہ
یتیمین - میل آہنی کہ سنگ تراشان بدان سنگ تراشند
مناظم - جائے نظم -
مصائد - جمع صید -
مزخرفات - دروغ ہائے کہ شامل است آراستہ شدہ باشد
میزان - ترازو و نام برجے از دوازدہ بروج -
موکل - شخصیکہ کار با وسپردہ باشیم
منجنیق - نوعے از آلات حرب
بزرگ بندی گوپھن -
مشتہیات - آرزوہا -
منافق - دوری کنندہ -
منتفی - زائل -
مختفی - پوشیدہ -
مویہ - گریہ -
مبین - روشن -
مرزوق - روزی خور
مستور - پردہ نشین -
ممتلی - بسیار سیر
محروس - نگاہداشتہ شدہ

مفاتیح - کلیدہا -
متحلی - آراستہ شوندہ -
مایحتاج - ضروریات -
مطہرہ - آفتابہ -
مختلط - آمیزش -
مستوثق - استوار -
مجازات - پاداش کردن
مزارع - کشت زار -
موکد - مستحکم -
مغلظ - شدید -
مطامع - جمع طمع
مستمسک - چنگ در زدہ
مذموم - بد -
متکفل - ضامن -
مجانبت - یکسو شدن -
مرتفع - زائل و بلند
محسوب - بشمار آوردہ شدہ
مہان - مہتر -
مصاحب - ہمنشین
محترز - پرہیز کنندہ -
مکامن - پوشیدگیہا -
محمل - باربرداشتن -
مروہ - نام کوہے است در مکہ
مصلی - عیدگاہ -
مطالبہ - طلب نمودن

و باز جستن -
مجادعت - مکر با -
مستوحش - وحشت
جوینده -
موازنه - با چیزے هموزن
بودن -
مضایقه - کشاکش -
مقام - جای استادن و پرده سرود
معجزه - عاجز کننده -
مسیح - لقب حضرت عیسیٰ ع
مداوات - دوا کردن -
مسدود - بوقوف
مزاج - طبع -
مهره بازی - شعبده بازی
مفارق - سرها
مخاصمه - دشمنی و باهم
خصومت کردن -
منقلبه - جای گردان بودن -
مروّح - راحت داده شده
مباعدت - دور افتادن -
مصوّر - صورت کننده
مهالک - جایهای هلاک
ملازم - همیشه باشنده بجای
منبر - آواز بلند شدن که جای
غضب باشد

من - نام وزنی مشهور -
موادعت - رخصت کردن
منبع - چشمه -
متمیز - جدا شده از
اقران در فضل و هنر -
محترز - پرهیز کننده -
معذب - عذاب کرده شده
مطاوعت - اطاعت
ملهم - الهام کننده -
مکانت - مرتبه و عزت
مغلطه - جائیکه مردم در آن
باشتباه و غلطی افتند -
متقی - پرهیزگار -
مقبول - پسندیده -
متین - استوار -
مطاف - موضع طواف
موعود - وعده کرده شده
میگون - رنگیست مایل
بسرخی -
مرغوله - موی پیچیده -
مجلی - آراسته کرده شده
مثقال - نام وزنیست
مستکره - قبیح -
محتوی - محیط شونده -
منفصل - جدا

متعفف - صاحب عفت
مبلغ - بسیار -
منافات - از هم جدا شدن
مباینت - از همدیگر
جدا شدن -
مغیلان - درخت ببول
مستفیض - فاش
شدن چیزے -
مرغ زرین - مرغیست
که پر و بالش مانند زر درخشان
میدارد -
مردم آبی - نوعی از حیوان
آبی که بصورت انسان میباشد
مرمر - قسمی ست از سنگ
سفید و نرم ست -
محقق - تحقیق کننده
مقلد - عمل کننده بر قول
بغیر دلیل
مضمار - میدان را گویند
که دران اسپان را دوانند -
مشغوف - کسیکه اندرون
پرده دلش چیزے رسیده باشد
مظفر - فیروزمندی
داده شده -
منصور - یاری داده شده

منامات - خوابها -
موشح - زیور داشته شده
مستبشر - شاد شونده
منثور - پراگنده -
ملکوت - عالم فرشتگان
ملاعین - جمع ملعون -
مکیدت - بداندیشی
مذاب - گداخته شده -
مکلل - درخشان -
مقنع - نام شخصی ست که
بطلسم ماه از چاه بر می آورد -
مثوبت - جزاے -
مغنی - مطرب -
مناشیر - فرمانهای بادشاهی
مریخ - ستاره معروف
و تیر چهار پره -
مخلب - چنگال مرغ -
مغبون - زیان زده -
محزون - غمگین -

## باب النون

نفوس - جمع نفس بمعنی دم
نهی منکر - منع کردن از
ممنوعات شرعیه -
نمط - روش -
نفس الامر - حقیقت کار

نفحات - بوہای خوش -
نسیم - باد نرم -
نوشیروان - نام بادشاہ
نصائح - جمع نصیحت -
نفاست - خوبی -
نیرنگ - عجائبات -
نصب العین - بد نظر
نظام - آراستگی ہر چیز -
نمام - سخن چین -
نصف النہار - دوپہر دن
نظم - مسلک مروارید -
نسر طائر - تشکیلیت بر فلک
شتور گرگسے کہ پران باشد -
نیر اعظم - آفتاب -
نخچیر - شکار کردن و جانور یست
صحرائی -
نیمہ - نصف و طرف -
نہنگ - جانوران -
نقاش تقدیر - کنایہ از
خدائے تعالیٰ -
نگارستان - معروف -
نظافت - پاکیزگی -
نحل - گرد انگبین -
نشا - آفریدن -
نیش - ڈنک و دندان

نوکدار از سباع -
نوا - خوراک -
نفس - دم و ہستی -
نقاوہ - خلاصہ -
نزاع - باہم کشائش
کردن بخصومت -
نہاد - بنیاد -
ناموس اکبر - لقب حضرت
جبرئیل علیہ السلام
ندما - مصاحبان
نغمات - آوازہائے خوش
نصیب - بہرہ -
نقشبند - مصور نقاش
نفقہ - آنچہ بعیال خورش دہند
نصرت - یاری کردن -
نزل - مہمانی کہ پیش
مہمان گذارند
نفائس - چیز ہائے نفیس
نفیس - چیزے کہ قیمتی باشد
نقص - کمی -
نواب - بسیار نیابت کنندہ
ناوک - تیر کوچک -
نسیہ - قرض کہ زمانہ بعید
وعدہ کردہ باشد -
نہیب - آواز مہیب -

ناموجہ - ناپسندیدہ -
نوالہ - لقمہ -
نغز - نادر -
ناشتا - نہار ماندن از
بامداد کہ چیزے نخوردہ باشد -
نزار - لاغر -
نشیمن - آشیانہ مرغ
نشیب - پستی -
نص - کلام ظاہر
نزاہت - پاکی از عیب
نزہت - نکوئی -
نفس ناطقہ - روح جان
ناطق - گویا -
نوش - شہد -
نظارہ - نگریستن -
نخوت - تکبر -
نکبت - خواری -
نارش - سرد -
نفس راست کردن
آرام گرفتن -
نوبت - وقت چیزے
نکہت - خوشبو -
نسب - اصل -
ندامت - پشیمانی -
نوش لبان - کنایہ از

معشوقان -
نفگردہ - ہندی سپاہی -
نفت - نام روغنے -
نیاز - عاجزی -
نقل - از جائے بجائے بردن
نفس امارہ - خواہش طبیعت
انسان کہ بسوئے لذات دنیوی باشد
نقش بازی - بیکاری -
نرم نرم - آہستہ آہستہ -
نقض - شکستن -
ناظران - بینندگان -
نباتات - روئیدگیہا -
نفاذ - جاری شدن -
ناموس - عزت -
نکایت - گزند بدشمن
رسانیدن -
نکال - رنج -
نکوہش - عیب -
نوحہ - گریہ کردن باواز
نیل - نام دریائیست کہ در
مصر جاریست و نام دارو نیست
نفرین - ملامت -
نیسان - نام ماہ ہفتم از
ماہہائے رومیان از قطرات
باران این ماہ در صدف مروارید

پیدا میشود این ماہ را نیز نیسان گویند۔
نقرس ۔ نام دردیست بانگشتہا
نسخہ ۔ نوشتہ شدہ۔
نسترین ۔ نام گلیست بہندی سیوتی گویند
نفور ۔ رمیدہ۔
نعرہ ۔ آواز۔
ناحفاظ ۔ بیحیا۔
ناحیت ۔ طرف۔
نازلہ ۔ سختی وحادثہ۔
نرم شانہ ۔ ضعیف وکم قوت
نانوا ۔ نان بائی۔
نزول ۔ فرود آمدن۔
نوائب ۔ مصیبتہا۔
نی بست ہندی چھپر
نذر ۔ عہد۔
نقاوہ ۔ برگزیدہ۔
نجاح ۔ فیروزی۔
نیم ساعت ۔ اندک زمان
نسق ۔ طور وانتظام۔
نیر اصغر ۔ مہتاب۔
نیام ۔ غلاف شمشیر
نرمک نرمک ۔ آہستہ آہستہ
نزہہ ۔ پاک دامنی۔

نکبات ۔ سختیہا۔
ناب ۔ خالص۔
ناصحان ۔ خیرخواہان۔
نضارت ۔ تازگی۔
نابکار ۔ نالائق۔
ناموس ۔ ننگ۔
نہال ۔ درخت۔
نقب ۔ بہندی سیندھ
نگار ۔ معشوق۔
نالہ ۔ آواز بلند کہ از سوز دل آید
نال ۔ نے باریک۔
نتایج ۔ زادگان۔
نشو و نما ۔ بالیدن وافزایش
نو رسیدگان ۔ جوانان
نظائر ۔ امثال۔
ناکسان ۔ نالائقان۔
نہاری ۔ کنایہ از طعام صبح
نجابت ۔ گرامی شدن۔
نفیر ۔ نالہ۔
نثار ۔ تصدق۔
ناہید ۔ زہرہ۔
نقش ۔ صورت ونگار۔
نوشدارو ۔ معجونیست
نافذ ۔ جاری۔
نیلی تتق ۔ آسمان۔

نزع ۔ جان کندن۔
نان تنک ۔ روٹی باریک
نوائر ۔ شعلہ۔
نشاتین ۔ دنیا و آخرت
نقیر وقطمیر ۔ اصل وحسب
و خستہ خرما اندکے وہیچی۔
نعیم ۔ نعمت ونیکی۔
ناصر ۔ مددگار۔
نصب ۔ قائم۔
نعالات ۔ پاپوشہا۔
ناسوت ۔ عالم اجساد
ناظر ۔ میر سامان خواجہ سرا
نصاب ۔ زکوۃ مال چہلم
حصہ آن مال باشد و بمعنی سرمایہ
نارون ۔ گلنار فارسی
نیران ۔ آتش۔
نسطور ۔ شہر نام مرد حکیم [illegible]

## باب الواو

وظائف ۔ جمع وظیفہا۔
ورا ۔ پس سواد غیرہ
وحوش ۔ جانوران دشتی
وصایا ۔ وصیتہا۔
وضع ۔ ترتیب۔
ولایت ۔ ملک یک بادشاہ
وتقرب بندہ نیک باخدا۔

وقار ۔ حلم وتمکین
وارستہ ۔ آزاد۔
وحدت ۔ تنہائی۔
واصل ۔ رسندہ۔
وقع ۔ عزت واعتبار۔
ودیعت ۔ امانت۔
وقوف ۔ آگاہی۔
وخیم ۔ ناگوار۔
وداع ۔ رخصت۔
ورطہ ۔ گرداب۔
وقاحت ۔ بے شرم شدن
ولیعہد ۔ متصرف وحاکم
وسائط ۔ وسیلہا۔
وقائع ۔ حوادث۔
وسخ ۔ چرک۔
واقف ۔ آگاہ۔
وفور ۔ بسیار شدن۔
وبا ۔ مرگ عام کہ بسبب فساد ہوا باشد
وبال ۔ عذاب۔
وثوق ۔ اعتماد۔
واقعہ ۔ حادثہ وسختی۔
وعدہ ۔ نوید دادن۔
وعید ۔ وعدہ بد۔
والی ۔ حاکم۔
وضوح ۔ آشکار شدن

له باصطلاح اطبا پارچہ کاغذ کہ بران اسما و ترتیب دوا نوشتہ بہ بیمار دہند ۱۲ منہ ۔ له وانچہ از نقد وجنس پیش امرا گذرانیده ملاقات کنند ۱۲ ۔ له نام شوربائے گوشت ست کہ بوقت صبح خورند ۱۲ ۔ له باصطلاح ارباب تعزیہ نوبت ۱۲

له باصطلاح کسیکہ بادشاہ او را بجنین حیات خود بارادہ در مرضی بر جاے خویش نشاندہ ومختار سلطنت گرداند ۱۲ منہ دام فیوضہ

وظیفہ - چیزے براے کسے ہر روزہ مقرر شدہ باشد
وافی - کامل -
وفق - سازوار -
وصلہ - پارہ جامہ غیرآن
وخامت - بدی -
وفاق - سازگاری
وقاد - فروزندہ -
وثاق - بند و خانہ -
ورزش - ملکہ کردن -
ورق - برگ درخت و کاغذ بریدہ -
وصلہ - پارہ چیزے
وظیفہ چاشت - طعام روز -
وجیہہ - خوبصورت -
وسع - گنجائش
وحش - جانور دشتی -
وقیعت - غمازی -
وام - قرضہ -
وارژون - نگون بخت -
وحل - ہندی کیچڑ -
وسوسہ - اندیشہ بد دل خطور کند -
وساوس - جمع وسوسہ

وسواس - اندیشہ بد -
واثق - استوار -
وصمت - عیب -
وسع - کشادگی -
وقف - ایستادن در جائے -
وجد - حالت ذوق و شوق صوفیان و شیفتہ شدن -
وثیقہ - عہد و پیمان و عہد نامہ -
واہی - سست -
ورع - پرہیزگاری -
وغد - ناکس -
ورد - گلسرخ یعنی گلاب کا پھول

## باب الہا

ہاویہ - جہنم -
ہوا - خواہش -
ہزل - مسخرگی -
ہدف - نشانہ -
ہمایون - مبارک -
ہما - نام طائرے -
ہوشنگ - نام بادشاہ
ہدم - ویران کردن -
ہلال - ماہ نو تا سہ شب
ہزبر - شیر درندہ

ہمدستان - ہمشکل و ہمصحبت
ہرج - نقصان -
ہوام - حشرات الارض
ہین - آگاہ باش -
ہنجار - قاعدہ -
ہراس - ترس -
ہیہات - بعید شد -
ہیکل - جثہ عظیم -
ہلاہل - نام زہر قاتل -
ہاے ہوے - شور و غوغا
ہول - خوف و بیم -
ہرموز - نام جاے قریب یزد -
ہیجا - جنگ -
ہنگ استار - واکردن پردہا -
ہذیانات - سخن بیہودہ گفتن در بیہوشی مرض -
ہمگنان - ہمجنسان -
ہواداری - اخلاص
ہم پشت - مددگار -
ہمدمان - انیسان -
ہادم اللذات - ملک الموت
ہزیمت - فرار -
ہندو - سیاہ غلام دزد و ستوق

ہوان - خوارے -
ہرزہ - بیہودہ -
ہامون - صحرا -
ہزار داستان - بلبل -
ہمخوابہ - آنکہ با او یکجا بخسپند
ہجرت - گذاشتن -
ہدیہ - تحفہ -
ہبوط - فرود آمدن -
ہاروت - نام یکی از دو فرشتہ است

## باب الیا

یمکن - امکان میدارد
یمن - نام ملکے -
یمن - مبارکی -
یوز - پلنگ -
یعسوب - امیر زنبوران شہد
ہائلہ - ترسانندہ -
یار غار - یار صادق -
یارہ - کنگن -
یاقوت رمانی - نوعے از یاقوت در رنگش مانند دانہ انار باشد -
یکجہت - یکرو -
یکشنبہ - چیزے کہ بہ آں یک شب گذشتہ باشد -
یمین - دست راست -

[illegible]

| | | | |
|---|---|---|---|
| یسار - دست چپ - | یزد - نام شہرے - | یارب - کنایہ از فریاد - | یونان - نام ملکے معروف |
| یکرو - مخلص صادق - | یاوری - مدد - | یاسمین - ہندی چنبیلی - | یک چشم زدن - کنایہ از زمانہ اندک - |
| یال - گردن - | | یلان - پہلوانان - | |
| | یار غار دوست صادق | | |

## تقریظ بترشحہ خامہ حافظ خواجہ قطب الدین احمد مالک مطبع نامی ادام اللہ مجدہ السامی

احمد را سجود و احمد را درود کہ درین افضل احیان و احسن آوان فرہنگ انوار سہیلی حضرت مولانا شیخ ابو سلیمان ظہیر الدین احمد الشہیر بخواجہ محمد اشرف علی لکھنوی تالیف فرمودہ منتی بہ چشم متعلمان نہادہ و ابواب امتنان بر روے متعلمان کشادہ چونکہ اشاعت و اذاعت کتاب موقوف بر طبع و التمام لاجرم بہر انطباعش کمر سعی بربستم الحمد للہ علی ذلک کہ در مطبع نامی باہتمام بندہ مستہام ابو الحسنات قطب الدین احمد غفر اللہ الصمد طبع گردید مشتاقان را مد حتگر خویش نمودہ چنانچہ بطرز مرغوب و روش محبوب بتصحیح حضرت مولف دام ظلہ بماہ ذیحجہ سنہ ۱۳۰۳ ہجری در شہر لکھنؤ با خذ و حفظ حق تالیف حلیہ انطباع پوشیدہ بمنصہ ظہور جلوہ گر گردیدہ ہر یکے نو ابلباس نو دیدہ بہر از جانش پسندیدہ حتی کہ در اندک زمانش چون کاغذ زر بردند و از غایت شوق بصندوق سینہ سپردند -

واسطے آگہی شائقین کے فہرست اُن کتابوں کی جو کہ مولف کتاب ہذا کی تصنیفات سے ہیں اور حق تالیف اونکا محفوظ ہے درج ذیل کیجاتی ہیں جن صاحب کو ضرورت ہو مطبع نامی لکھنؤ سے طلب کریں

## فہرست

| | | |
|---|---|---|
| نقش سلیمانی | مجربات سلیمانی | تعویذ سلیمانی |
| بیاض سلیمانی | حرز سلیمانی | باقیات الصالحات |
| رسالہ رنگ | فرہنگ انوار سہیلی | اخبار الاخبار فی اخبار الاخیار |